ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون

کشف الظلوم

در حالات بابرکات حضرت مصباح العاشقین چشتی قدس اللہ سرہ

حسب فرمایش جناب نواب سید مرتضی خانصاحب رئیس بھوپال

(باہتمام)

قاری محمد عبدالولی بن علامہ آسی مرحوم و مغفور

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی یسبح لہ ما فی السموات وما فی الارض وبیدہ الملک یحیی من یشاء ویمحو من یشاء ولہ الملائکۃ
المقربون یسبحون ولہ الانبیاء المرسلون یحمدونہ ولہ الاولیاء العارفون یذکرونہ والصلوۃ والسلام
من الازل الی الابد علی افضل الانبیاء والمرسلین الذی قال اللہ عز وجل فی شانہ لولاک لما خلقت
الافلاک وان اللہ وملائکتہ یصلون علی النبی یا ایہا الذین آمنوا صلوا علیہ وسلموا تسلیما وعلی آلہ الطاہرین
وعلی اصحابہ الاکرمین وازواجہ امہات المومنین ومن تبعہم الی یوم الدین اما بعد میگوید فقیر حقیر خاکسار
آستانہ جناب اقدس آن مظہر مراتب جلال وجمال ہادی طرق مقاصد الاعلی مرشد مطالب العلیٰ
مصباح مجالس عاشقان سراج زمرہ عارفان قدوۃ السالکین مرشدی حضرت مصباح العاشقین
زاد اللہ تعالی افادتہا افاضتہ وشرفہ ومجدہ وادام اللہ تعالی ضیاء وجودہ فی قلوب المشتاقین متراقیاً
ومتمرایداً وجیہ الدین بن سید نظام الدین کہ اکثر اوقات درجمع محبان واصحاب ذوق ووجدان بعضے از
رسائل احوالات بزرگان سلف وملفوظات ایشان چنانچہ کتاب تذکرۃ الاولیاء ورسالہ حضرت قطب الاقطاب
بختیار رحمۃ اللہ علیہ ورسالہ حضرت نصیر الدین محمود اودھی چراغ دہلوی رحمۃ اللہ علیہ ورسالہ
مجمع السلوک [illegible] مولانا بندگی شیخ محمد سعد الدین خیرآبادی کہ بسے از احوالات مولانا بندگی شیخ محمد
مینا رحمۃ اللہ علیہ [illegible] وہم شیخ قوام الدین لکھنوی رحمۃ اللہ علیہ وردی مندرج ساختہ بتکرار مذاکرہ افتاد

وقت خوش شد و مرضی جمیع حاضران مجلس و راے صاحبزادهٔ عالی انتساب شیخ فخر الدین اولیا برادر زاده
حضرت مخدومی و صاحبزاده شیخ عبد الرزاق و شیخ عبد الرحیم فرزندان رشید حضرت مخدومی و شیخ
فخر الدین قنوجی و شیخ حسام الدین قنوجی و حاجی چاند و حاجی عثمان بر این استقرار یافته که مایان نیز کتابی
مشتمل بر بعضے احوالات مرضیه قدسیه حضرت مخدومی جمع نمایم و هم از عبادات و اوراد و اشغال و خوارق
عادات حضرت مخدومی و مرشدان سلسله عالیه که بالمشافه دیده و از زبان مبارک حضرت مخدومی شنیده
دران ثبت و ضبط باید ساخت و این نخیف هیچدان را باین سعادت عظمیٰ مامور ساختند چون این امر
واجب الاطاعت و ثمره سعادت بے بدل بود اجابت نمودم و عزیمت بران مصمم داشتم فاما بی اجازت
و بے اطلاع جناب حضرت مخدومی که مبادا خلاف مرضی شریف بوده باشد نعوذ بالله منها جرأت ننمودم
و چند سال در معرض توقف و تعطیل ماند و این داعیه پیرایه بنهاد و هر یک مستور و مرکوز بود بعد از منه
معدوده صاحبزاده معز الیه شیخ فخر الدین ابن شیخ اولیا که از ایام طفولیت در بر شریف پرورش و
تربیت یافته و بلطف خاص ممتاز و سرفراز اند استدعاے یاران و عدم اقدام این نخیف بجناب
حضرت مخدومی عرض رسانیده در جواب فرمودند که این شیوه شیخان و روش بزرگان اهل کمال است
فقیر از هر دو خالی و چه حوصله همسری با ایشان موجب قصور و فتور است چندی دیگر این مطلوب مرغوب
مایان در تعویق مانده اتفاقاً بعد نماز مغرب بحسب معمول حضرت مخدومی فاتحه بارواح آباء و اجداد پیران
و مرشدان میخواندیم و بعضے یاران در ترتیب اسمای شریف ایشان خطا کردند و بعضے ها را پس و پیش
ذکر کردند حضرت مخدومی فرمودند که چرا نامها بزرگان بترتیب یاد نگرفتید عرض کردیم که مایان را سهو و نسیان
غالب است باین واسطه میخواهیم که درین باب رساله بنویسیم و از انچه از زبان مبارک شنیدیم دران
ثبت نمایم تا وقت دیگر مایان را و آیندگان را یادگاری و فائده از ان برگیریم فرمودند که مضائقه ندارد
بشرطیکه در سد و مبالغه نکوشید و از حد صدق تجاوز نکنید الحمد لله و المنة که دعوت بدرجه اجابت رسید
بنا بران این نخیف بحسب استعداد ناقصه و قابلیت قاصره عنان همت و میان عزیمت بسمت مقاصد
مرغوبه و مطالب مقصوده معطوف و استوار ساخته خواستم انچه که واقعات و مذکورات در علم این نخیف

آمده یا از یاران وطالبان که مدام در سفر وحضر ملازم خدمت شریف مانده باین نحیف رسیده بر صفحهٔ
قرطاس بقید قلم در آرد درین اثنائے حضرت مخدومی بیاران تلقین طریق اربعین فرمودند وبنده نیز
درین امور مشغولی گرفت حالتے روداد که چهار سال حواس ظاهری برجا نبود واکثر یاران ترحم
میکردند وآب وخورش بدستها خود میخورانیدند بعد از چار سال بفضله تعالیٰ وبتوجه خاص مرشدے
حضرت مخدومی سلمه الله تعالیٰ ازان حالت بسوے محمّدی صورت میل نمودیم وبحالت افاقت وسلو
رجوع آوردم وباز بران مقصد مرغوب همت نمودم وچند اجزاے از اکثر احوالات حیات بحضور حضرت
مخدومی تسوید نمودم ونیز بعضے رویداد بعد از وفات بران ایزاد نمودم که هر یکے ازان فائده گیرند
بود زمان ابتداے تالیف این یازدهم ربیع الاول سنه ستة وثلثین وتسعمأته ۹۳۶ وملتمس از صاحبدلان اهل
ذوق ووجدان آن دارم که اگر از مطالعه رساله متبرکه حظے ونصیبے حاصل نمایند این نحیف را از خاطر
دریا مقاطر محو نفرمایند وبدعاء خیر یاد آرند وجهت تیمن ومناسبت اسم شریف موسوم گشت بمصباح
العاشقین فی ایضاح احوال السالکین ومرتب گشت بر چهار مقاله **مقاله اولیٰ** واولے در بیان نسب شریف
وذکر آباے واجداد وعزیمت بهندوستان وذکر استفاده وارادة از مرشدان طریقت وحصول کمالات
وظهور خوارق عادات وتوطن گرفتن ببلاد هندوستان وتاریخ وفات وبیان سنین بقاے شریف
وتوابع آن **مقاله ثانیه** دربیان احوال پیران طریقت ومرشدان حقیقت این سلسله شریفه از
شیخ حضرت احمد رداولی وحضرت شیخ جلال گجراتی تا احوال حضرت خواجه بزرگ خواجه معین الحق والدین
چشتی صاحب ولایت هند از ولادت تا وفات هر یک وبعضے معاصرین دیگر که فیما بین خود ها ملاقات
کرده اند رحمة الله علیهم اجمعین **مقاله ثالثه** دربیان عبادات واوراد ظاهری وریاضات باطنی و
طریق اشتغال جهر وخفی که بحضرت مخدومی رسیده ومداومت بران داشته وطالبان ومریدان را تعلیم
نموده اند **مقاله رابعه** دربیان احوال مریدان ورفیقان ومحبان که محض بواسطه محبت واخلاص حضرت
مخدومی از مکانات خود ها جدا شدند وهمسایگی حضرت مخدومی درین مقام غنیمت شمرده وما توفیقے
الا بالله والیه المبدا والمآب وهو اعلم بحقیقت الحال مقاله اولے دربیان نسب شریف

و ذکر آبا و اجداد و عزیمت ایشان بهندوستان و ذکر استفاده و اراده از مرشدان طریقت و حصول کمالات
و ظهور خوارق عادات و توطن گرفتن ببلاد هندوستان و تاریخ وفات و بقای سنین و توابع آن آورده اند
که جد اولین حضرت مخدومی شیخ احمد صوفی قریبی النسب بود به چند واسطه بحضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق
رضی الله عنه میرسد مدتی مدید و زمان بعید بر حکومت اطراف و بلاد روم گذرانیدند و علم ریاست الملک
برافراخته روزی با یک درویشی که جامع بود میان ظاهر و باطن و صاحب لفظ و لسان ناطق اتفاق
ملاقات افتاد سخنان لطیف و نصایح دلپذیر از ان درویش در نهاد شریف ایشان اثری تمام بخشید
ریاست و حکومت روم را بر باد داد تمامی اسباب و اجناس و نقود براه خدا صرف نمود ترک و تجرید و کسب
ریاضات و مجاهدات مشغولی گرفت و در خدمت اکثر بزرگان آنجوار دیار بهره حاصل نمود و دولت باطنی
واصل ساخته تا که بشاه احمد صوفی مشهور و معروف گشت در آخر عمر در نواحی روم صحرانشین شده و
همانجا وفات یافت از اولاد و اولاد شریف ایشان هریک صاحب طریق و شیوه و دو تیره نیره شدند بعضی
بریاست آبائی قایم ماند و بعضی بولایت دیگر تشریف بردند فرزند اول شیخ سعید که صاحب علم ظاهر و
باطن و در علم قراة فوقیتی تمام داشت بطرف بغداد تشریف آوردند از جهت قابلیتی که داشت بمصاحبت
سلطان وقت ملازم کردند مایه بزرگی و پایه نجابت از جبین حسین او مشاهد و مبرهن بود بدامادی سلطان
وقت قبولیت یافت و فرزند دویم شیخ احمد صوفی رحمة الله علیه شیخ شهاب الدین مکی است مدتی
در تحصیل علوم و کسب ریاضات محنت بسیار کشیده صاحب علم حدیث بینظیر بود در کعبه شریفه علم حدیث
تعلیم مینمود و زهد و ورع و اتقا ظاهری بدرجه تمام داشت بحدیکه امامت مصلی شافعیه بدو تفویض نمود
جماعه کثیر در صحبت شریف ایشان مستفید شدند در وقت هفتاد سالگی سنت عقد نکاح بجا آورده سه دختر
و یک پسر مسمی شیخ فخر الدین متولد شدند بعده وفات یافت در بقیعه مزار دارد بزار و متبرک به شیخ
فخر الدین بعد وفات پدر به تحصیل علوم دینی سعی نمود و اکثر احادیث و مسائل فقه یاد گرفت در پانزده
سالگی بردست شیخ حسن رومی بیعت نمود اربعین نشست و چندگاه گرسنگی و تخریب جسمانی پیشه گرفت
فقیر بینظیر و کامل وقت و یگانه دهر بود و حوصله عالی داشت نقلست که روز بیعت بخدمت

شیخ حسن رومی رحمۃ اللہ علیہ عرض نمود کہ ما محض برحصول بیعت وادائے سنت سلف اکتفا نمے نمایم
بلکہ مراد من متابعت دین اسلام وحصول طریقۂ باطن ست در علم فقر چنان مشقتے ومحنتے اختیار نمود کہ
از حد بشر افزون توان یافت مقتدائے وقت وصاحب توکل وکرامات بود وبلفظ شاہی ملقب گشت
نقلست کہ روزے بخدمت پیر خود عرض نمود یا حضرت شیخ من مراد من ہنوز نامراد ہست ومراد
من ہنوز ناتمام یعنے در مراتب درویشی کہ دریائے قلزم ہست وحدے ونہایتے ندارد سیری نمیشود
وآسودگی نمے آید بلکہ روز بروز جوش زیادہ وجوش تازہ میشود شیخ رحمۃ اللہ علیہ جواب فرمود
آرے مراد من نامراد ہست ومرام من ناتمام ہرگاہ کہ سید الانام محمد مصطفےٰ صلے اللہ علیہ وسلم فرمود
ما عرفناک حق معرفتک وما عبدناک حق عبادتک پس بدیگرے چہ مجال آن باشد کہ باین پایہ بلند مایہ
برسد ودولت درویشی کہ عبارت از عرفان حق بود چنان بدست آرد کہ فوق ازان متصور نباشد و
عالم فقر دریائے قلزم بلکہ زیادہ ازانست وفقیر بمثال مستسقی است پس دعوے سیری ازان دلیل
کم ظرفی وحرمان است حضرت مولوی روم درین باب خوش فرمودہ بیت ہر کہ جز ماہی ز آبش سیر
شد ؛؛ وانکہ بے روزیست روزش دیر شد ؛؛ پس کمال آنست کہ خودرا از ہمہ کم داند وکم خواند و
مدام بعجز وقصور معترف ماند سائلے پیر صاحبے را پرسید کہ فقر چیست وفقیر کیست فرمود آنکہ خودرا از
ہمہ حقیر وفقیر تر شمارد ووفات شاہ فخر الدین ہنم جمادی الثانی ۹۶۱ھ تسع وستین وتسعمائۃ واقع گشت در شام
مزار دارد ودوازدہ اولاد شریف ایشان شیخ ادہم دانا صاحب صورت ظاہری وسیرت باطنی زیرک ودانا
ودر علم تعبیر رؤیا حقیقتے تمام داشت ہر کرا مہمے وکارے صعب در پیش مے آمدی ویا در تعبیر خواب فرو
مے آمدی بخدمت او اظہار میساخت بفضل الٰہی بحسب فرمودہ شیخ بظہور مے آمد باین جہت بلفظ دانا
مشہور ومعروف گشت ووفات او در شام واقع شد پنجم ماہ رجب المرجب اما سن وفاتش باثبات نرسید
رحمۃ اللہ علیہ وعلی اسلافہ وفرزند بزرگ ایشان شیخ شہاب الدین زاہد ہست شیخ جہان دیدہ
وبلاد وقریات گردیدہ وبزہد وتقوے یگانہ دہر بود بعد وفات پدر خود قصد سفر دامن گیر او شدہ
بنواحی عرب رسیدہ در آنجا موافق ضرورت علم دین آموخت ومدتے در کعبہ شریفہ جاروب کشیدہ

طواف خانه بیت الله را بسیار نمود بعد ازان برفاقت قافله حاج هند قصد هندوستان کرد مدتی بزیارت
خواجه بزرگ معین الحق والدین رحمه الله علیه بیاد الهی مشغولی نمود در آنجا بخدمت شاه عشق الله نام
درویشی بود ازو تعلیم ذکر الهی گرفت ولوله شوق درا فزونی و ترقی افزود حتے که از اختیار او برد در همون
حالت بیخودی بشهر بهار رسیده مدتے برو بگذشت که سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بجا آورده با
دختر ملا شیخ نور الله عقد نکاح کرد چهار پسر و یک دختر ازان منکوحه متولد شدند پسر بزرگ ایشان شیخ
داؤد است خود شیخ با دو پسران در حادثه قاضی آنجا که با کفار فجار در پیش آمده بود شهادت یافت و
براستی و درستی جهان معروف و موصوف بود که بشهید حق گوی ملقب شد و پسر سوم را نیز درهمین
حادثه که مذکور شد تیری بسر نافت او رسیده چند سال بعد ازوی بزیست فاما امید توالد و تناسل ازو
منقطع گردید دختر را بشیخ برهان الدین پسر ملا کبیر نکاح کرده دادند چون آنحضرت مخدومی ابقاه الله
علی مفرق ارشاده ازین راه بطرف مشرق باشتیاق حضرت مرشد مرشدے شاه جلال گجراتی رحمة الله
علیه و برکاته اتفاق سفر افتاد و در شهر مذکور مقامات چند فرمودند احوال شیخ شهاب الدین و اولاد ایشان
استفسار نمودند همین قدر دریافت گردید که تحریر در آمده شیخ داؤد پسر چهارم شیخ شهاب الدین شهید
زاهد که جد حقیقی بلا واسطه آنحضرت مخدومی است و پسر بزرگ ترین شیخ شهاب الدین شهید است رحمة الله
علیه از ایام طفولیت طریقه آبائے و میراث پدری از آثار و اطوار او ظاهر و آشکار ابود از حد بلوغ بتقید با
نماز و اوراد و وظائف مرغوب ایشان بود تا که به بست سالگی رسیده در عهد سلطان فیروز شاه بدار الخلافه
دهلی تشریف آورده بود و مدتے دران شهر گذرانیده بعده در قصبه پانی پت ورود فرمود جاے شوق
انگیز و مردم الشهر بسیار با اخلاق حمیده و اوضاع پسندیده دریافتند و آب و هوا آنجا بسیار خوش و موافق
مزاج شریف آمد قصد استقامت آنجا کرده و بر ترک توطن شهر بهار عهد بستند مردم آنجا که آثار شرافت
و نجابت از آئین حضرت شیخ ظاهر و از جبین ایشان باهر بود مشاهده کردند بتکلفانه پیغام کردند و
استدعاے نمودند که خود جوان صالح و نجیب آمده و اراده توطن اینجا کردند بفرمایند تا بجاے نیک که مناسب
حال ایشان بود تجویز نکاح ایشان کنم گفته اینها را قبول کردند و فرمودند بشرط صلاحیت و نجابت

دختر پس بدختر شیخ زین الدین عثمانی نامزد کردند بعده ترتیب عقد نکاح ساختند اکثر اوقات بزبان مبارک
آنحضرت مخدومی بوقت فاتحه که معمول بعد نماز فجر و بعد مغرب مقرر بود نام جده شریفه میفرمودند مسماة
بی بی چاند تا بهر یک از فرزندان عالی انتساب و از سامعان و تابعان رفاقت کنند و بهره سعادت برند
و در محله سرای کافوری خوابگاهی و خانقاهی برای فقرا وارد و صادر مرتب ساختند و بسیاری
مخلصان و معتقدان ایشان بهمسایگی شیخ آبادی گرفتند و نیز چند خانه نوربافان و تره فروشان وغیره
از حسن اخلاق شیخ در همانجا آباد شدند بعد چند سال آرزوی اولاد مستولی حال ایشان شد فرزندان
بسیار از ان منکوحه متولد شدند فاما بحسب ارادة الله همه‌ها در ایام طفولیت و صغر سن وفات یافته بودند
درین آرزوی زار نزار شدند بحسب اتفاق حسنه درویشی بلند قامت و سفید و روشن روی و چوبی
دراز که از دو قد آدم زیاده خواهد بود بطور عصا در دست و بر نعلین چوبی سوار بنام شاه مکن از بلاد
مغرب رسیده گفت با شیخ سوالی کن و آنچه که درین مدت تمنای آن داری بخواه فرمود عاقبت بخیر میخواهم
گفت دیگر گفت فرزندی میخواهم که بدعای او عاقبت بخیر شود و هم در دنیا ناموری از وی بوده باشد
گفت نزد من بیائید نزدیک او رفت مشتی بر پشت شیخ زد و گفت دادم فرزندی و فرزندان فرزندی
همین الفاظ چندین کرة تکرار نمود بآواز بلند و این کلام درویش اشارت از انست که همچنین فرزندی
خواهد بود که سلسله اولاد او انشاء الله تعالی مدت مدید جاری خواهد ماند پس بفضله تعالی در همون سال
فرزندی موصوف بصفات حمیده و پسندیده متولد شد نام او بنا بر وجهی که مذکور شد مکن کردند شیخ مکن
رحمة الله علیه وقتیکه هشت ساله شد شیخ داود پدر بزرگ شان از دار فنا بدار البقا رحلت نمود بنهم شهر
شعبان المعظم سال هفتصد و هشتاد و هفت ۷۸۷ شیخ مکن در خانه شیخ زین الدین جد مادری خود تربیت یافته
همین توجه درویش و بحسب استعداد کامله اکثر کتب فارسی و عربی در دوازده سالگی تمام کرد و آنچه که لوازمه
اخلاق شایسته و اطوار بایسته اجداد بود بجا آورد سرای کافوری را از سر نو احداث و آباد ساخته و
بسیاری مردان آبادی گرفتند و بدختر حافظ محمد نعیم بن شیخ برهان الدین برادرزاده شیخ زین الدین
عثمانی مسماة بی بی صالحه رحمة الله علیها نامزد کردند بعد از فراغت علم ما یحتاج الیه عقد نکاح کرد از بطن شریفه

آنکه جد او لاگی یک دختر مسماة ماه بی بی خدیجه متولد شد و همون جا بے با شیخ بازید روحانی نامزد کرده تا وقت
روانگی آنحضرت مخدومی زاد الله افادته بعد شهادت مرشد بینظیر حضرت مخدوم مخدومنا شیخ جلال گجراتی رحمه
الله علیه لطرف این دیار حی و زنده بود و بعده وفات کرد و نیز از بطن شریف ایشان شیخ نور اولیا که بشیخ اولیا
معروف است متولد شدند او نیز با همشیره شیخ بازید مسماة حلیمه بی بی نامزد گردیده از ایشان اولاد بسیار
شدند فاما صاحبزادهٔ عالی قدر شیخ فخر الدین سلمه الله تعالی در حضور ی جناب حضرت مخدومی حی قایم
و بزیر سایه شفقت تربیت کمال یافته و به پایه فرزندی سرفراز گشت ریاضات و تحصیل علوم دینی
و ارشاد و معانی و طریق بیعت هم از جناب حضرت مخدومی استفاده نمود و بسیار با طلبا و فقرا متواضع و
خوش اخلاق و صاحب جود و سخا است و باعث ترغیب تحریر این رساله متبرکه و موکد حال این نخیف
اند بجدیکه اکثر از چیزها باز داشته در تمامی آن میکوشند و اکثر چیزها که باین نخیف بر وجه مشکوک معلوم
بود چنانچه در بعض اقربا و بیان اسماے شریف ایشان اشتباه بود و از ایشان تحقیق مے نماید و
رفع توهمات مے سازد جزیٰ الله تعالے لدے و لسایر الطالبین خیر الجزا و نیز از بطن شریف ایشان
حضرت مخدومی شیخ محمد مصباح العاشقین ادام الله فینا علی سر یر هدایت الطالبین و ارشاد و
المریدین و زاد الله ببرکت وجوده مراتب حقایق الباطنیه و دقایق الوجودیه فی قلوب المشتاقین این
یارب العالمین یا غیاث المستغیثین معلوم نمایند که این نخیف بمقدور را چه مقدور که بیان احوال شریف
بنوک قلم در آرد که از حد تحریر بیرون و از احاطهٔ تقریر افزون است فاما بالضرور بنا بر یادگار رسے
آیندگان شمه از آن مینویسم چونکه آنحضرت مخدومی در بطن شریف هفتماهه شدند ملا محمد سعید که بزرگے
صاحب کمال آن شهر بود در خواب دید که در خانه شیخ درخت خرما راست و درست و بلند بسیار ایستاده
و میوه هاے او بر زمین میریزند و همه مردم مے چینند و میخورند و صبح تعبیر فرمود که اکثر مردم زیر سایه فرزند
شیخ فیض یاب شوند و بهره شیرینی سعادت حاصل نمایند چونکه در ماه محرم الحرام تاریخ نوزدهم سنه
بست و شش صد و ده هجری بر چهار ده هم بوجود آمد جان پدر بزرگ و دیگر اقرباے بسیار خوش و خورم گردیدند بعده
ملا محمد سعید در بر گرفت و سه بار اذان بگوش راست و سه بار اقامت بگوش چپ بخواندند و دعاے بسیار

کردو نیز اول طریقه مکتب نشینی بخدمت ایشان نمود و بحسب معارف انجا چندین کتب فارسی و صرف و نحو و بعضی از
کتب فقه بخواند و حضرت شیخ منکن پدر بزرگ از راه شفقت پدری در ابتدای شباب آنحضرت مخدومی با دختر
حافظ محمد نعیم مذکور کدخدا کرد و آنحضرت مخدومی را غلبه شوق تعلم علم بدرجه تمام بود آنرا پسند خاطر نفرمود
و از فرموده پدر بزرگ از راه انحراف هم نورزیده آخرش ببلاد لاهور و ملتان روانه گشته در آنجا بدرگاه
شیخ الشیوخ شیخ الاسلام حضرت بهاء الدین ذکریا قریشی خلیفه شیخ شهاب الدین سهروردی سلطان الا
اولیا هند رحمة الله علیه استقامت نمود و بخدمت جامع العلوم مولوی حسین که از یگانه وقت و علامه متبحر
بود تمامی علوم فقه و احادیث و غیره علوم تدریس تحصیل فرمود و بعده بشرف سعادت زیارت حرمین
شریفین اراده نمود و در اثنا راه با هر یک از اکابران و بزرگان اهل شریعت و طریقت استفاده حاصل
نمود و رجوع آورد چونکه بهره باطنی و حصول مراتب یقینی آنحضرت را مقدر و محفوظ باین دیار بود بصورت
اشاره و بشارت بیدار مشرف فرمود پس آنحضرت مخدومی بمکان و اوپایان بعد قطع منازل بعیده و مراحل
شدیده با برکت زمان بشرف کعبه معظمه مشرف گشت و طواف خانه کعبه و مناسک حج و زیارت اولاد
نبی و اصحاب مطهری صلی الله علیه و اولاده و اصحابه حاصل نمود و در آنجا مدتی گذشت که از اجازت
و سند حدیث فارغ شد بعده باراده زیارت مدینه منوره روانه شد یکسال هفت ماه بجناب عالی
فیضمآب سید الکونین رسول الثقلین نبی الحرمین مشرف شده جاروب حرم شریف کشیده و نیز در آنجا
سعادت زیارت اولاد و اصحاب رضی الله تعالی عنهم اجمعین حاصل نمود باز بوطن مالوفه مراجعت
فرمود و درین مدت حرم شریف آنحضرت سببی آنکه سلسله توالد و تناسل از و اتفاق افتاده بان وفات
کرده بود و از آمدن آنحضرت جمله خویشان و اقربای و احباب رجال اوقات شریف در رسیده نذر و هر یکی موافق
استعداد هدایا آوردند خصوصاً ملک شیخ عبد الصمد که حکومت شهر باختیار او بود و بسیار مردم با شوکت
و هیبت تمام بود و از اولاد حضرت امیر المؤمنین ابو بکر صدیق معروف و مشهور و همین جهت القب بملک
مشهور بود و بسیار تحایف میوجات و نقود و جنس بخدمت آنحضرت مخدومی حاضر آورده و به آرزوی تمام
قدمبوس نمود و پای حضرت افتاد آنحضرت او را در برگرفت معانقه کرده و میوجات همه را بهر یک تقسیم نمود

دیارچه براے پوشاک خود و بجهت فقراے و طلباے که در سفر و حضر همراه رکاب رفیق بودند قطع کنانیدند موافق هر یک درست و تیار ساخته و شیخ عبد الصمد هر وقت بخدمت شریف میرسید و آنچه که لوازمه رسوخ و حسن اعتقاد بود بجا می آورد پس چندین بر این بگذشت که اراده سفر مشرق و عزیمت این دیار مصمم فرمود مردم حاضران که ازین اراده اطلاع یافته بودند بخدمت شریف شیخ منکن پدر بزرگوار آنحضرت مخدومی عرضه رسانیدند که حضرت صاحبزاده شیخ محمد انچنین اراده در پیش دارد و ما مهجوران را در بلاے جدا مبتلا میسازد و عنقریب است که بظهور آید مزاج پدر بزرگوار رونهاد و شریف شیخ نور اولیا بسیار اضطراب رسید والده شریفه آنحضرت مخدومی بسیار غمگین و دلگیر شده که پس از سالها بسیار هنوز از دیدار ایشان تسکین و سیرے حاصل نشده است حقا که حقوق مادری نخواهم بخشید اگر بدون اطلاع و بے رخصت ما پای قدم بیرون نهد آنحضرت باین حرفها که عدول از آنها مذموم و منهی است ساکت و متامل شده بموجب کل امر مرهون باوقاتها چند ماه دیگر مهلت داده همه اقرباے و والدین شریفین و عمه آنحضرت در تلاش تزویج و عقد نکاح آنحضرت مخدومی سعی نمودند ملک شیخ عبد الصمد بخوشی تمام پیغام دختر خود مسماة بی بی جالدے فرستاد و حسن اعتقاد و ملک عبد الصمد و صلاحیة دخترش بر هر یک ثابت و مثبت بوده بے تامل پسند خاطر ایشان شده و در عرصه قلیل اسباب شادی از هر طرف مهیا ساخته بروز همایون و شب میمون عقد نکاح بستند و لهاے خاص و عام شادان و فرحان گشتند و چندے بران بگذشت و هنوز عمر شریف از چهل و پنج سال متجاوز نشده بود که اراده قدیم و حسب سفر مشرق و طلب راه طریقت مستولے نهاد شریف حضرت مخدومی گشته و چون از پدر بزرگوار رخصت خواسته جمله طلباے که رفیق بودند و بعضے مردم اقرباے و همسایگان آنحضرت همراه جناب اشرف ایشان روانه این طرف شدند و لا بدار الخلافه شهر دهلی تشریف آوردند چندگاه بزیارت مزار شریف قطب الاقطاب بختیار کاکے و چراغ دهلوی حضرت نصیر الدین محمود اوده‌ے رحمة الله علیه رجوع آوردند و استخاره نمودند بعد از چند ماه خبر فرحت اثر تولد فرزند نونهال زمانے مردم وطن بسمع شریف آنحضرت رسیده که بتاریخ نوزدهم ذی حجه سته و خمسین و ثمانمایة صاحبزاده طولعمره بوجود آمده فرمود که چه نام گذاشتند عرض کردند که عبد الرزاق بسیار خوش وقت

وشادان شده فرمودند که خدا تعالی محبت خود بخشد بعده مردمان را جواب داده رخصت بوطن مالوفه نمودند که ما را اراده پیشتر ست همه ها بخانه خودها بروید اگر حیات باقیست و ارادهٔ الٰہی موافقت کند باز ملاقات فیما بین واقع خواهد شد بلاچار اکثر از ان روانه وطن خود گشتند و خود بدولت و بعضے طلباے دیگر هم روانه این طرف شدند در اثناے راه از مشایخ و علماے دین اسلام ملاقات نمودند و فایده حاصل میفرمودند خرق عادت نقل ست که روزے در اثناے راه در عین حرارت موسم گرما بصحرا افتاده بودند و تشنگی و گرسنگی بدرجه تمام غالب بود هر چند بتلاش آب تجسس و تفحص کردند سود نکرد و بعد از یاس بسیار چاهے خام یافتند جانوران کبوتر و فاخته بسیار بر روے نشسته بسبب تشنگی گرداگرد او جمع شده ودند بود ریسمان وغیره اسباب آب کشی هیچ پیدا نبود و رفیقان نیز بیقرار شدند العطش العطش میکردند بعضے مردم بیگانه که در اثناے راه ملازم خدمت و رفیق شده بودند و چندان بتکلیف نبودند براے طلب ریسمان و دلو فرستاد بجهت اخفاے احوال خود پس از ان کاسه چوبی که در کمر یکے از طلباے بود گرفته و دست مبارک خود را در آن چاه دراز کرد و بفضل خدا تعالےٰ کاسه پر از آب شیرین و سرد چند کرت بر آورده اولا به جانوران بعده بطلباے و رفیقان دادند بعده قدرے خود نوشیدند و بسیارے براے کسانیکه بجهت ریسمان و دلو رفته بودند نگاه داشتند و رفیقان باز آمدند و همه سیراب و تازه شدند الحمد لله علی ذلک التصرف و هو من خواص الاولیا و این خرق عادت قبل از بیعت آنحضرت بوقوع آمده بود و همچنین بارها بعضے خوارق از آنحضرت قبل از بیعت بوقوع آمده بودند و بعده در بلده لکھنؤ تشریف آوردند و بصحبت مولانا اعظم ثانی رحمة الله علیه رسیده اند مولانا را از عظما رعلماے دین این دیار دریافته و فتوے این ملک بموجب حکم راے ایشان بود و سلطان شرقی بخدمت شریف حضرت مولانا رسوخ و بندگی فراوان داشت وقتے که در عهد سلطنت خود به تنبیهم چندین قریات کفار فجار که پر تقصیر بودند حکم فرموده بود مردم سلطان قریات دیگر که بے تقصیر بودند غارت و اسیر کردند مال و عیال آنها را غنیمت کرده آوردند سلطان در باب جواز این استفتا از حضرت مولانا اعظم درخواست نمود و تکلیف این معنی داد مولانا بر جواز آن فتوے داده و در رساله نیز درج نموده

نوشت که کفار دیار هندوستان منتظر خرابی مسلمین و مستعد بر قتل آنها هستند و شرائط اطاعت از
آنها متحقق نمیشود پس قتل آنها و غنیمت اموال آنها جایز و درست است و اکثر بزرگان بترک تعلیم
خدمت مولانا اعظم مفتون دانسته اند چنانچه مخدوم شیخ محمد مینا لکهنوی و شیخ سعد الدین ابن
قاضی بدهن انامیه رحمة الله علیه بخدمت شریف مولانا تحصیل علوم دینی میکردند و درین اثنا
با ایشان نیز اتفاق ملاقات افتاده بود و بسبب از مکالمات لطائف دین و نکات اهل یقین از طرفین
بمیان آمد چنانچه اکثر اوقات آنحضرت مخدومی آنرا بیان میفرمودند و لطیفه سخن بیان میفرمودند
و میفرمودند که شیخ سوال کرد که ایشان که نام آمد اشاره بسوی این فقیر نمود و خود بدولت شریف
جواب شریف دادند که سوال هم از آن شخص هیچ نفهمید عجیب اکنون این از دیگر سوال کردم جواب از خود
دادند حضرت شیخ محمد مینا تبسم کرده فرمودند از این منشی سخن را نفهمیدی و نقصان خود بر ما نهادی
ایشان فی الحقیقت نعم و فی التسمیه عشم فی القصر مستم و یکی آن سائل خجل شده بر بی فهمی خود
منفعل گشته و بعد از آن با ایشان میگفتند که ما دیدیم چون ایشان صاحب ذوق و جامع العلوم
ظاهری و باطنی پس از آن جناب آنحضرت مخدومی مرخص شدند و بخدمت حضرت شیخ احمد اودهی
در بلده اوده مشرف شده رحمة الله علیه و رادهی نام دیری است پس باید که بر کنار دریای واقع است
ایشان را یگانه وقت و کامل راه طریقت دریافته و آنچه شرائط پیری ضرور بود در ایشان مشاهده
نمودند و درخواست بیعت از خدمت شیخ و طلب امورات طریقت نمودند اولاً شیخ رحمة الله علیه
استخاره فرموده خود هم استخاره نمود و بعده آنحضرت را دست بیع و مرید ساخته و بطریقه چشتیه سرفراز
کرده آنچه که لوازمه طریقت این امت بود آنحضرت مخدومی از جناب شیخ احمد رحمة الله علیه آموخت
و بسیار محنتها و اشتغال شاقه کشیده چندین اربعین نشست و در هر اربعین چهل خرما خوردی بعده
جذبه الهی رو بداده سه سال درین حالت جذب و بیخودی مشغول بود و بعد از سه سال
به احوال قدیم و حالت سلوک رجوع نمود چهار سال دیگر بخدمت حضرت شیخ احمد پیر ثانی طیب
رحمة الله علیه کسب ریاضات نمود تا حال تبدیل لباس نکرده بود و از نسبت شاه نور الله در ...

سلسلهٔ سید جلالی مخدوم جهانیان بخدمت شیخ احمد رسیده رحمة الله علیهم و عرض کردند که شیخ محمد بصفات
فقر رسیده و بنا بر محنت و ریاضت نموده و هر چه در ذات شیخ بود با و عطا فرمودند مگر که طریق تبدیل
لباس از بزرگان سلف مسلوک و منقول است و درین فائده بسیار مترتب میشود چرا که ایشان رجوع
کردند شیخ احمد رحمة الله علیه فرمودند که ما هیچکس را تا حال از خود نفرموده ام و نداده ام مگر که ایشان طلب
و درخواست آن دارند تا در حق او استخاره کنم از هر جا که نصیب تبدیل لباس و خرقهٔ خلافت معلوم شود
بهره حاصل نمایند پس حضرت شیخ احمد را آنحضرت مخدومی را طلب کردند و فرمودند که این درویش
چنین میگوید درست است میگویند که اکثر پیران بزرگان بعد تبدیل لباس مقرر شده اند اول شما
استخاره کنید که این نعمت از دست کدام شیخ نصیب تو خواهد شد و این فقیر نیز درین باب والله بالخیر
خواهد نمود پس آنحضرت مخدومی و شیخ احمد رحمة الله علیه تا سه روز متواتر استخاره کردند معلوم شد که
که خرقهٔ خلافت و تبدیل لباس از ثانی نصیبها است دیگر از خدمت مخدوم شیخ جلال گجراتی که ایشان را
تاج بخش گویند با آنحضرت مخدومی خواهد رسید پس شیخ احمد رحمة الله علیه بعد از چندگاه اسباب
سواری و چیزی دیگر برای راه خرچ عنایت فرمودند و بعضی از خادمان نیز همراه کردند و برای حضرت
شیخ جلال رحمة الله علیه رقعه نوشتند که فرزندی شیخ محمد را حسب اشارهٔ پیران طریقت بخدمت شما
ایشان رخصت نموده ام و آنجناب نیز برای ذکاء ایشان همراه گردیده باشد توقع که در حق فرزند ما
من توجه فرمایند که باعث تسلی ایشان کارسی بوده باشد و به نعمت خرقهٔ خلافت و تبدیل لباس او را
سرفراز فرمایند که طریقه بزرگان سلف مسلوک چنانست والخیر لکم و الامر بیدکم پس آنحضرت
مخدومی از جناب شیخ احمد رحمة الله علیه رخصت شده روانه اولاً بشهر تبارس رسیدند چند روز
برای تفریح طبائع و آسودگی خادمان اتفاق مقامات افتاد و اتفاقاً در آن شهر که کان حسن است
بتعشق ظاهری مبتلا شدند و قصه او آنست که آنحضرت مخدومی روزی بطریق سیر کوچهای
شهر در آمده بودند و زنی از خانه بر شد دیگر که همسایه او بود روان شده دوان بر بام
خود آمد این خانه که بس بلند بود ایستاده و نظر مبارک آنحضرت که بر آن افتاد آنحضرت مخدومی بی

افتاد و فرجام اختیار از دست حضرت مخدومی بر بود و حالت جذبہ و بیخودی که در اثنار اربعین واقع شده بود و
در باطن ایشان شمہ ازان جاے گرفتہ بود از سر نو تازگی و زیادتی گرفت شب و روز گریان و گاہے
عریان کوچہ بکوچہ خانہ بخانہ میگشت و چیزے بکسے نمیگفت و مدام در آرزوے دیدار آن بت پرست زار
نزار میگریست و ہرگز متوجہ خورش و پوشش نمیشد موئے ہا شوارب و ناخن از حد معتاد دراز و متجاوز
شده بودند و مدام این بیت که از پیران پیر حضرت شیخ فرید الملۃ والدین گنج شکر رحمۃ اللہ تعالی مسموع
مشغولے مینمود بیت اے آتش فراقت دلہا کباب کرده ٭ سیلاب اشتیاقت خانہا خراب کرده ٭
و چندگاه برو بگذشت روزے از ہمسایگان آن بت پرست که او را برین ماجرا وقوفے دست داده بود
بخدمت شریف آمده گفت که شما ازان دختر چه کار دارید اراده تزویج محض خیال فاسد است و اگر اراده
دیدار او میخواہید بدشوارے تمام بعد شش ماه ترا اتفاق خواہد افتاد پس آنحضرت مخدومی با ستبشار تمام
فرمود که چگونه گفت چنانچه درمیان شمایان روز عید است درمیان مایان نیز روز عید است که آن روز
راسینو گویند دران روز پرستش فلانے بت بر مذہب مایان فرض عین است و ہر خاص و عام از خانہا
خود برای آن بت میروند و پرستش آن مینمایند آنوقت شما ہم حیلہ ساخته و تغیر صورت نموده بروید
شاید که او را ببینید پس آنحضرت مخدومی فرموده اک اللہ کما ہداننے یعنے رہنماے کناد خدا تعالے
بدین اسلام چنانچه رہنمائی کردی مرا بدیدار معشوقه من شنیده شد که ہندو ببرکت دعاے حضرت
مخدومی در آخر چہل سالگی اسلام قبول کرد پس آنحضرت مخدومی بموجب گفته او منتظران روز ماندند و
تسکین مے فرمودند چون آن روز روے نمود تمامی ہندوان شہر و اطراف با جماع تمام شادی کنان و
دف و دہل زنان بالباس رنگارنگ و بعضے زنان بیحجاب ہم آغوش دیگرے و بعضے در حجاب مستور
بے غیرے و آن بیت بت پرست بر محفہ سوار بطرف آن بت کده میروند آنحضرت مخدومی مضطر و ار
بیقرار و برگرفته ہمسایه او استوار بطوریکه گفته بود تغیر صورت نموده ہمچون شیخ صنعان رحمۃ اللہ علیه
زنار بسته در بت کده حاضر شدند و بنظر صافی اثر آن بد مست و بت پرست ملاحظه فرموده و بقوت
قلب مقناطیس صفت با ستعداد جاذبه ہمچنین او را در کشیدند که اثر تعشق و بیخودی در وے پیدا شد

خواست که از مردمان خود جدا شود و پاے آنحضرت مخدومی در افتد مردمان او را مزاحمت کردند و نگذاشتند و بزور او را در خانه بردند چندروز طعام نخورد و باکسے کلام نکرد مشهور شد که دختر فلانے دیوانه شده هیچ نمیخورد و هیچ نمیگوید شاید که اثر جن و یا پری بر وے غالب شده است مگر بعضے از آنها را معلوم شد که اینهمه از باعث این فقیر است خواستند که بخیال فاسد در پیش آیند آنحضرت مخدومی را ایذاے رسانیده و در قید شدید مقید سازند پدرش مردی زیرک و هوشیار بود گفت که هر گاه بشما معلوم است که این فقیر مردے با کمال است و این همه از تصرفات اوست پس چرا در پے ایذاے و آزار وے باشیم و فائده هم نخواهد شد بلکه صلاح آنست که در نیاز و آرزوے وے کوشیم اتفاق کردند که فردا آن دختر را زیر پاے آن درویش باندازیم شاید که ترحم فرمایند شنیده شد با وجود چنین موانع اوقات آنحضرت مخدومی بدستور قدیم بود هر روز و شب هر چه از پیر خود رسیده بود بر ان مواظبت مینمودند هرگز طریقه شب خیزی فوت نشده بود همون شب که صبح آن وعده هندوان بود بوقت نیم شب برخاستند و طهارت ساختند و نماز تهجد خواندند بعد از اذکار جهر سر بمراقبه فرو بردند هاتفے آواز داد که اے شیخ محمد چرا دیر کردی و نیز حضرت شیخ احمد رحمة الله علیه کف مبارک خود بر سینه مبارک ایشان مالیدند پس آنحضرت مخدومی را از بشارت غیبی و امداد پیر دستگیر بسیار بشاشت روے نمود صبح بوقت چاشت عباد الله خادم حضرت شیخ احمد رحمة الله علیه متضمن بر بعضے نصایح کتابت آورد که فرزندے ام شیخ محمد معلوم نماید اگرچه طریق تعشق عالم مجازی در ابتداے حال اکثر مبتدیان این ملت را در پیش آمده و مجر راه حقیقت شده اما مردے باید که خود را ازین مذلت زود کشد و بسوے عشق حقیقی در پوید و بکاریکه بکار آید خود را مسرور سازد نه بکار بیکار خود را مغرور نماید دست از مجاز بردارد و کار با حسن حقیقی بردازد و دیگر نصایح بسیار نوشته بودند پس آنحضرت مخدومی بمجرد خواندن کتابت متنبه منفعل شدند و در تیاری رخت راه مقصود توجه نمودند درین ضمن آن هندو معه دختر در رسید و عجز و الحاح و گریه و زاری پیدا و دختر خود را عرض نمود و بسیار منتها بلیغ کرد پس آنحضرت مخدومی بے آنکه او مقصود خود را مفصل بیان نماید توجه فرمودند و بر قدرے آب کلماتے چند از کلام الٰهی خوانده دم نموده بمجرد آنکه آن دختر اندکے بحلق فرو برد بهوش

آمده بحال قدیم میل نمودند و بجانب خود روان شدند پس آنحضرت مخدومی با همراهیان بسمت مقصود اصلی
تشریف بردند در عرصهٔ قلیل بشهر بهار رسیدند و در مسجد جامع فرود آمدند و احوال اولاد شیخ
شهاب الدین جد خود را تفتیش نمودند مردم متعارف جد بزرگوار بملاقات آنحضرت در رسیدند و
بسیار تعظیم و تکریم نمودند و بجهت سکونت آنجا سعی بلیغ نمودند و شیخ محمد امین نبیرهٔ دختر شیخ شهاب الدین
زاهد جد بزرگ که زوجهٔ شیخ برهان الدین پسر الکبیر است نیز بجناب حضرت مخدومی مشرف شده و
دعوت طعام چند روزه نمود و تکلیف سکونت داد و سعی منت و توطن بوطن اجداد و شریف بمبالغه تمام
رسانید که جناب آنحضرت مخدومی بجز سکونت چاره ندید فرمود که بشرط اجازت پیر طریقت بوقت
معاودت پس چندگاه مقامات فرمودند باز بطرف بنگاله روانه شدند بعد قطع منازل چند عنقریب
پنڈوه رسیدند در آنوقت بقیة السلف جمال الملة والدین شاه جلال الدین گجراتی رحمة الله
علیه قیلوله و استراحت میفرمودند بسمع شریف ایشان هاتفی آواز داد که طالب صادق نزدیک رسیده
احیا سلسله تو از دست او خواهد بود چون بیدار شدند از خادم پرسیدند شخصی آمده است خادم عرض
کرد که شخصی شیخ محمد نام با چند رفقا و طلباء بظاهر آراسته و درویش صفت از اطراف مغرب آمده
در خانقاه نشسته فرمودند که خدمت او را بخود لازم گیرید او مصباح العاشقین است و فرزند عزیز
من تیاری طعام نموده و نهایت مدارات کردند از آنوقت نام آنحضرت مصباح العاشقین شهرت
یافت پس بعد از زمان قلیل وقت بانگ نماز ظهر رسید حضرت شاه جلال بصفت جمال تشریف بمسجد
ارزانی فرمودند حضرت مخدومی شرف قدمبوس حاصل نمود چون کتابت حضرت شیخ احمد بمطالعه
ساطعه شریف ایشان در آمد تبسمی کرده فرمودند که خانه فقیر بیدر و دربان است و نه هیچ خانه
ملوک مسند و بحاجبان است احتیاج سعی سفارش چه باشد علی الخصوص در بارهٔ طالبان مولا
که با استعداد تمام رجوع آرد فقیر بدل و جان کوشش آن نماید بسیار از این قسم حرفها میفرمودند
بعد توجه تمام مکان برای استقامت آنحضرت مخدومی مخصوص فرمودند و اهلکاران و خدمتگاران
را بمبالغه فرمودند که مدام بخدمت ایشان حاضر باشید و آنچه احتیاج داشته باشند مهیا سازند.

بعد رفع حرارت سفر در حجره طلبیدند و طریق اشغال و اذکار که معمول خود شریف بود با آنحضرت مخدومی تعلیم
نموده و بانواع الطاف مشمول حال آنحضرت مخدومی سرگرم و مستعد شدند در اندک مدت لطایف باطن
منکشوف گردیدند و مراتبهاے که بمنتهیان این ملت حاصل بود با آنحضرت مخدومی حاصل و واصل شدند
و روز بروز در ترقی افزودند روزے مجلس سماع بود اتفاقاً قوال همون بیت که در شهر بنارس در
حالت تعشق اکثر اوقات آنحضرت مخدومی میخواندند بیت اے آتش فراقت دلها کباب کرده +: سیلاب
اشتیاقت جانها خراب کرده +: بنغمه داؤدی برخواند حالت سخت بر آنحضرت مخدومی پدید آمد و همه
حاضران را تاثیر بخشید بحدیکه همه پوشاک بقوالان دادند و خود عریان محض شدند حضرت شیخ جلال
رحمة الله علیه چادر خود را پوشانید و حالت بیخودی تا سه روز باقی مانده بود به چهارم روز بافاقت آمدند
حضرت شیخ جلال رحمه الله علیه فرمودند که این بیت بر فرزندے شیخ محمد بسیار ذوق بخشید و او را بکمال
بیخودی کشید آنحضرت مخدومی ساکت ماندند محمد غوث طالب علم گفت که سبب آنکه در واقعه شهر بنارس
این بیت اکثر اوقات از زبان مبارک ایشان مے شنیدم و تمامی قصه آنکه بالا مذکور شده است
بتفصیل بیان نمود حضرت شیخ علیه الرحمة بسیار استبشار فرمودند و فرمودند که من ازین حت
او را لسان الغیب مصباح العاشقین شنیده ام و وجه تسمیه بمصباح العاشقین حالا دریافت
گردید و نیز فرمودند که طریق تعشق ظاهری موروث سلسله ماست حضرت سید ید الله نبیره و خلیفه
حضرت سید محمد گیسودراز رحمة الله علیهما بر دخترے تعشق مے داشت مدت مدید این دختر مکتوم و مستور
میماند بحدیکه بے اختیار و مجبور شده او را در عقد نکاح خود در آورد علی الصباح موافق دستور و
رواج دیار مایان عروس را جلوه دادند فی الفور که نظر ایشان بر روے عروس افتاد آنحضرت سید
ید الله علیه الرحمة بیخود افتاد و آهے پر از سوز در کشید و سر بر زمین زدند و جان بجانان دادند حتی که قلب
عروس نیز منعکس بعشق او گردید و زمام اختیار از دست عروس بر بود و در محفه نشست و سر سید
علیه الرحمة را در کنار گرفت تا رسیدن مقام گور جان بحق تسلیم نمود هر دو را هم پهلو و با یکدیگر هم آغوش
در گور کردند و نیز فرمودند که حضرت مرشدے علیه الرحمة شیخ پیارے بر دخترے کبیر تعلق خاطر داشتا

و بہیچ وجہ طریق وصال او میسر نمیشد آخرش زنار بستہ و تغیر صورت ظاہری نمودہ القصہ از شنیدن
احوال آنحضرت مخدومی بسیار رضا و رغبت فرمودند پس آنحضرت مخدومی در روز بتدریس علم
ظاہر و در شب تکمیل کمالات باطن مشغول شدند و مرجع خاص و عام گردیدند و بعد از ستہ سال بہ نعمت
خلافت مشرف شدند و عمامہ و جبہ شریف را حضرت مرشد بدست خود پوشانیدند و آنچہ کہ لوازمہ
خلافت معمول مشائخ سلک چشتیہ است بحضرت مخدومی بخشیدہ بعدہ حضرت مخدومی نعلین مرشد را
بدست خود برداشت و بر سینہ نہاد و ہمیشہ زیر بالین خود میگذاشت و در سفر و حضر ہمراہ میداشت
و گاہے جدا نمیکرد و مدام بکسب ریاضات شاقہ کہ مقدور بشرے فوق از آن متصور نباشد سعی بلیغ فرمود
و بعد یکسال حضرت شیخ جلال الملۃ والدین رحمۃ اللہ علیہ ہر کسے را کہ ارادت مے آورد حوالہ بحضرت
مخدومی میفرمود و خرقہ خلافت از دست حضرت مخدومی عنایت میفرمود چنانچہ شیخ فتح اللہ و شیخ
محمد امین و سید یار علی و نور خان و میا نخان و شیخ لعل محمد و شیخ نور الدین و میر زین العابدین
و میر سید برہان الدین و سید جعفر علی وغیرہ چند اشخاص قریب سی کسان در ارادت و خلافت
حضرت مخدومی مشرف شدند و ہر کس بکمال باطنی و مراتب فقر سیراب شدند ہر یک را در اطراف و
نواحی آنجا ارخصت فرمودہ کہ بر طریقہ پیران خود خلق را رہنمائے مینمودہ باشند و بر وتیرہ حمیدہ
استقامت نمایند بعد از مدت مدید رائے جلال الملۃ والدین رحمۃ اللہ علیہ بحسب شفقت و محبت دلی
بر آن آمد کہ حضرت مخدومی ادائے سنت محمدی صلے اللہ علیہ وآلہ واصحابہ نمایند تاہل گیرد روزیے
فرمودند کہ فرزندے شیخ محمد مصباح العاشقین را از خود جدا نمے سازم برائے عقد نکاح او دختر
فلانے و فلانے تجویز نمودہ ام حضرت مخدومی عرض نمود کہ آنچہ خود میفرمایند راست میفرمایند
لکن این فقیر در وقت آمدن بشہر بہار با شیخ محمد امین نبیرۂ دختر شیخ شہاب الدین جد بزرگ این
فقیر کہ از وطن خود جدا شدہ و دران شہر استقامت گرفتہ بود ملاقات نمودہ ام و او بسیار مقید شدہ
تکلیف این معنی میداد این فقیر وعدہ کردہ است و جواب دادہ ام کہ بوقت معاودت بشرط اجازت
مرشد طریقت پس بمجرد شنیدن حضرت شیخ جلال الملۃ والدین خوشوقت شدہ چند مردم معہ رقعہ

ملفوف دست خود نزد محمد امین بشهر مهار روان کرد ایشان درجواب نوشتند که بورود رقیمه انیقه
سرفراز یها و افتخار دارین حاصل گردید و آنچه که خود بدولت درباره حضرت شیخ محمد مصباح العاشقین
سلمه الله تعالی اعلی افادة الطالبین والمریدین نوشته اند و تجویز فرموده اند بسیار بجا و مناسبت
ورای عاجز نیز از سابق بران بود لیکن عاجزه این فقیر هفت ماه است که وفات یافته فی الحال دختر
برادرم شیخ محمد منعم بنام ایشان مقرر نموده م بعد رسیدن بر اجابت شیخ محمد امین حضرت جلال الملة والدین
خیلی راضی شدند و بزبان مبارک خود مبارک باشد فرمودند بعده بسبب بعد مسافت و تصدیعات
مسافرت دختر را مسماة فتح ملک در خدمت خود طلب داشتند شیخ محمد امین آن دختر را همراه بعضی اقربا
روان ساخته و عرض نمود که این عاجزه یتیمه بی مادر و پدر است بحال او شفقت فرمایند حضرت
جلال الملة والدین فرمودند که شیخ محمد فرزند من و این دختر من هرچه اسباب طرفین بوده باشد مهیا
سازند و درین کار خیر دیر ننمایند پنجم روز عقد نکاح بستند و طعام بکثرت تمام بهمه مردم قسمت کردند و
چند سال برآمد که فرزند نونهال صاحبزاده شیخ عبد الرحیم بروز دوشنبه هفتم رمضان المبارک
سنه ۸۶۵ خمس و ستین و ثمان مایة متولد شدند و این خبر کدخدائی و تاهل آنحضرت مخدومی از روی
مکاتبات بعضی احباب الشهر پانی پت رسید و دران سال که هشتصد و شصت و نه ۸۶۹ از هجرت گذشته بود
سن شریف حضرت شیخ متمکن رحمه الله علیه قریب به نود رسیده بود بمقتضای الهی بتاریخ بستم شهر
ذیقعده سال مذکور از دار فنا بدار البقا رحلت نموده بودند و حضرت نور اولیا نیز درهمین سال بتفاوت
چند روز بتاریخ شانزدهم ذی الحجه انتقال نموده بودند ازین واقعات در حرم شریف حضرت مخدومی
صورتها که رویداده بود حادثه سخت در پیش آمده بود اکثر روزها بمقتضای حوائج ضروری محتاج میماندند
و بعسرت میگذرانیدند روانه شدن شیخ فخر الدین و شیخ عبد الرزاق معه والده خود حضرت
شیخ فخر الدین ابن نور اولیا و صاحبزاده حضرت شیخ عبد الرزاق معه والده خود بحسب صلاح ملک عبد الصمد
و بعضی اقربای دیگر اراده خدمت حضرت مخدومی نمودند و روانه شدند هنوز عبور گنگ نکرده بودند
که تمامی احوال ماتم پدر بزرگ و عم برادر شریف و روانه شدن شیخ عبد الرزاق بسمع شریف حضرت

مخدومی رسیده غم و الم رو یداد خرچ زاه معه درویش محمد روانه کردند در عرصه عنقریب حرم شریف
و هر دو صاحبزاد با بخدمت رسیدند چند سال دیگر جناب حضرت مخدومی همون جاے بخدمت حضرت
مرشد برحق جلال الملة والدین اقامت فرموده و صاحبزاده شیخ عبدالملک و شیخ عبدالحلیم و بی بی
حافظه درهمین ضمن متولد شدند بعده رخصت خواستند حضرت جلال الملة والدین رحمة الله علیه فرمودند
که فرزندے ام اقرار آن بود که شما را جدا نمیکنیم چند روز دیگر توقف کنید که حادثه در پیش است شاید
که درین حادثه من از شما جدا شوم حضرت مخدومی ازین معنی مغموم حال شدند سر فرو بردند بسیار
ملول و محزون گردیدند هشت روز نگذشته بود که جیسنگه گور که براے ناقص خود خود را والی آملاک
انگاشته و حکم رواے آملاک شمرده فوت شده و نوبت ریاست به پسرانش رسیده هر دو بمنازعت
برخاستند و اراده خون ریزی از هر دو طرف مصمم و مسلم ساختند دانایان آنوقت مانع آمدند و گفتند
که چرا این خیال فاسد بسته اند و چرا با حضرت شاه جلال رجوع نمے آرید که او تاج بخش است هر کرا
لیاقت و نصیب سروری داند کلاه شاهی بر سرش نهد و به تحقیق والی اینکار گه دو پس هر دو
پسران همین آماده و راضی شدند اراده رهائی شدند پسر کلانے سوار و با حشمت و پسر خورد که بسیار
بجناب درویشان راسخ و مودب بود پیاده بجانب مکان سکونت حضرت جلال الملة والدین که
که بمقابله چهار کروهے بیرون شهر سلهٹ و در میان جنگل و در عین خارستان واقع است روانه شدند
بحسب عادت شریف خود بدولت در صحرا گوشه تنهائی بعبادت الٰهی مشغولے داشتند آنها سوال
کردند که تو از کجائی جواب فرمودند که من علف فروش ام تو به چه کاری و کجا میروی آنها اراده
خود بیان نمودند جواب فرمودند که او مرده و من مرده و ازنده بپرس پسر کلانے که عنقریب بغضب
الٰهی گرفتار شد تازیانه بر پشت آنحضرت زد و سخت گفت که در جناب آنحضرت بے ادبی کردی پسر
دویم که بحال غرباے رفاهیت و ترحم داشت منع کرد و زر سرخ از جیب بر آورده داد القصه هر دو
بخانه حضرت شیخ آمدند و حضرت شیخ از تصرفات باطنی و باراده دیگر که کمتر از راه دو بمی بوده باشد
قبل از رسیدن آن هر دو برادران با لباس مکلف با عنوان شاهان بر تخت جلوه فرموده هر دو

تولد صاحبزاده شیخ عبدالملک و شیخ عبدالحلیم و انتقال بی بی حافظ

برادران در رسیدند و آداب قدمبوسی بجا آوردند حضرت شیخ استدعاے آنها را استفسار فرمودند فرمود
که چگونه آمدید پسر کلانے بسبقت جواب داد که باین اراده بخدمت آمدیم و شخصے بیهوده گو حرفهاے
بے ادبی بجناب حضرت کعبه من اورا تنبیه کردیم و برادرم که اینست زر سرخ باو داد این بگفت و خیال
آن بست که قول و فعل مرا حمل بر محبت و اخلاص خواهد فرمود و بتاج شاهی مرا سرفراز خواهد ساخت
حضرت شیخ فرمود که درین امر تو بگو که انصاف چیست و لیاقت کار به کیست والی ملک حلیم باید نه
اهل غضب و کریم باید نه لئیم و اهل تعب او هیچ جواب نداد و پند حضرت برخلاف مقصود خود یافت
پس حضرت شیخ جلال الملة والدین دستار پدرش بدست مبارک خود بر سر برادرش خورد نهاد
و پسر کلانے نامید برخاست و اکثرها بر فعل حضرت شیخ راضی شدند و بموافقت و مرافقت پسر خورد
پرداختند لیکن او بد اندیش از داعیه خود برنگشت و بجناب حضرت شیخ خیال فاسد کرد القصه در چند
روز با فوج فجار اسباب جنگ آراست حضرت شیخ فرمود که فرزندے شیخ محمد مصباح العاشقین
ایام شهادت من نزدیک رسیده از شما طریقه ما جاری خواهد ماند و خلقے از دست تو فایده یابد و شما
بجهت محافظت خانه باشید و هر که کشته شود تجهیز و تکفین آنها بذمه خود لازم شمارید حضرت مخدومی
هر چند انکار کردند و عرض کردند که ما همراه رکاب باشیم و چگونه درین وقت قدم شریف بگذاریم فایده
نکرد حضرت مخدومی را با ناموس بمکان محفوظ نگاه داشتند و خود حضرت شیخ بمددکارے برادر خورد بمیدان
جنگ تشریف بردند جنگ از هر دو آغاز گردید و در آن میان آن بدکیش تا بسیارے مردم کشته شده
لشکریانش شکست خورده و فتح و نصرت بجانب حضرت شیخ رو یداده حضرت شیخ برادر خورد را بر
تخت شاهی نشانده بمکان خود مراجعت فرمودند دران ضمن چند مردم ازان بدکیش که از میدان
معرکه پوشیده بوده بمجرد رسیدن حضرت شیخ در رسیدند حضرت شیخ مکرر در رسیدند و خون ریزی آغاز
کردند حضرت شیخ یا قهار میگفتند و چون نوبت بر حضرت شیخ رسید یا رحمن میگفتند و چون سر مبارک
ایشان از تن جدا کردند لفظ الله الله با آواز بلندے بر آمد که مسموع خاص و عام گردید و آنچه که بر حضرت
شیخ بشیر از واقعه که اثرے ازان پیدا نبود از روے مکاشفه باطن مکرراً ایماے فرموده بودند و الا کجا

مخدومی فرمودکه شاید من از شما جدا شویم وثانیا در جواب قاتل جہنمی فرموده که او مرده ومن مرده از زنده
بپرس جمله بوقوع آمده وخون شہدائی ہمچون سیلاب در صحن مسجد وخانقاه روان شده گویا صورت
واقعه کربلا از سر نو تازه گردید وبعضے مورخان تاریخ شہادت حضرت شیخ بطور نظم وبعضے بطور نثر
شایسته گفته اند چنانچه در بیان احوال شریف حضرت شیخ در مقاله ثانیه بقید وقت وروز وسنین عمر
وتولد شریف مفصلاً ارقام خواہد شد انشاء الله تعالے القصه برادرش خورد بر کردار ناہنجار آنہا
اطلاع یافته بتدارک آنہا بوخاست تعاقب نمودیکان یکان زامعه خانمان آنہا بالقتل رسانید بعدہٗ
حضرت مخدومی دام ظله جناب حضرت شیخ شہید را بشرائط تجہیز وتکفین نمودند ونماز جنازه در ہمون
مکان سکونت که در چہار گروہے از آبادی پنڈوا در میان جنگل واقعه ست مدفون نموده ووصیتہا
که حضرت شیخ شہید فرموده بودند بجا آورده وچندگاه دیگر جناب حضرت مخدومی در ہمانجا استقامت
فرموده بعده اراده شہر بہار مصمم نمودند واز جناب حضرت شیخ شہید رحمة الله علیه اجازت خواسته
روزے در واقعه رویا اشارت فرمود که ولایت فرزندی محمد مصباح العاشقین به طرب مغرب ست
پس آنحضرت مخدومی معه جمیع متعلقان وصاحبزاده شیخ عبد الرزاق وشیخ عبد الرحیم وشیخ عبد الکریم
وشیخ عبد الحلیم وبرادرزاده شیخ فخر الدین اولیا از مزار شریف حضرت شیخ شہید رخصت خواسته بسمت
شہر بہار روانه شدند وقریب پنجاه کس فقرا وطلبائے نیز ہمراه رکاب سعادت انتساب راہی
گشتند ودر چند روز داخل شہر بہار شدند وشیخ محمد امین معه فرزندان وبرادران وبعضے اکابر شہر
باستقبال حضرت مخدومی در پیش آمدند وقدوم برکت لزوم را مغتنم دانسته ہر کس به تواضع وتکریم
ولعام تیاری نمودند ودیگر اسباب جہت خانه موجود ساختند وہر یک نوبت بنوبت نصیب سعادت
حاصل نمود حتے که عرصه یکماه گذشته بود ونوبت بعضے اشخاص ہنوز باقی بود حاکم شہر میر کمال الدین خان
نائب بادشاه ملک بنگاله برائے ملاقات آمده تکلیف دعوت نموده حضرت مخدومی فرمودند که فقرا از
خانه امیر ودر مہتر باشد طعام در غریب خانه حاضر آید او ہمچنین کرد که حضرت مخدومی فرموده بودند
چندین اقسام طعام بکثرت تمام فرستاد وپنجاه مہر سرخ بجہت پوشاک متعلقان وخادمان نیاز آورد

حضرت مخدومی همه را قبول فرموده و بهر یک موافق احتیاج قسمت نموده روزی میر مشار الیه عرض
کرد که حضرت بواسطه توطن اجداد در همین جای استقامت فرمایند و خانه و مسجد و خانقاه برای فقرا
در اندک عرصه تیار خواهد شد هر چند که از زبان مبارک درین مقدمه هیچ نفرمودند لیکن بعض رفقا
شیخ محمد امین وغیره بخوشی تمام برگفته میر مشار الیه اصلاح ساختند پس میر مشار الیه نزدیک قلعه که خود
دران سکونت داشت بنا ر حویلی نمود حضرت مخدومی باز همون حرف فرمودند که خانه فقیر از خانه امیر
دور بهتر بود میر مشار الیه بمرضی حضرت مخدومی اطلاع یافت حویلی پخته که تیار و دور از قلعه بود و
تعلق بسرکار داشت برای ماندن متعلقان و مکان خانقاه برای فقرا و طلبای مقرر کرد حضرت
مخدومی او را پسند کرده استقامت نمود بعد چند روز شیخ محمد امین بحلقه بندگی در آمد و مرید شد حضرت
مخدومی او را طاقیه خود عطا فرموده و نیز بعد چند روز میر کمال الدین خان و مادر او به نعمت بیعت مشرف
کردند و یک ده کلان که رتن پوره نام داشت بنا بر خرچ خادمان مقرر کرد حضرت مخدومی فرموده
که در مذهب ما لا رد و لا کد فرموده اند مضایقه ندارد و ده را قبول فرموده و فرمودند اگر اتفاق فقیر
اینجا نخواهد شد کسی از برادران ما صرف ما یحتاج خود خواهد کرد و همه را قبول فرمودند و مدام بر احیای
طریقه ارشاد و بر تدریس علوم مواظبت داشتند و چند مدت بران بگذشت که شبی حضرت مخدومی
شاه جلال الملة والدین شهید قدس سره العزیز بحیثیت غضب در واقعه چنان میفرمایند که من چه
گفتم و فرزندی شیخ محمد چه کرد و چندین مردم جوار مغرب مضافات بلده قنوج اند که نصیب آنها
زیر سایه اوست و فیض مندی اوشان حق سبحانه تعالی [۱] بدست فرزندی مقرر ساخته بود
پس آنحضرت مخدومی در عین موسم برسات که دران وقت کثرت باران بحدی بود که عبور دریا
از وسعت بشری مستحیل مینمود بجلدی تمام بر آمدند هر چند مردم شهر و میر مشار الیه در پای افتادند
که حضرت وقت باران و کثرت باران است مردم تصدیعات خواهند کشید بعد برسات تشریف برند
حضرت مخدومی حرفهای ازان منظور نداشته فرمودند که سفر در عین باران طریقه شیخ احمد جام
رحمة الله علیه عبور دریای سهل خواهد شد خرق عادت چون خود بدولت و چند مردم دیگر همراه

[۱] مراد ازین فرزند ذات ستوده صفات قطب الاقطاب حضرت مولانا فضل الرحمن ابن اهل الله [illegible] گنج مرادآبادی [illegible] قدس سره [illegible]

رکاب بودند کناره دریا رسیدند و اسباب عبور هیچ موجود نبود حالت عظیم بر آنحضرت ظاهر شد و روی مبارک ایشان همچو مرجان سرخ گشت حضرت خود پیاده شدند و بر کنار دریا چوبی خوشک افتاده بود اولاً میر ضیاء الدین را که خلیفه راسخ و رشید بود و در همون سفر بقضای الٰهی وفات یافت و در قریه حیات پور مدفون اند سوار کردند و از دست مبارک خود حمله و زور کردند و فرمودند بسم الله مجریها و مرسٰها بفضل الٰهی پار دریا رسیدند و آب تا ناف نرسیده بود و هیچ اثر نقصان در وجود نیافت همچنین یازده مردم که دران وقت حاضر بودند بلا تکلیف و تصدیع همه را پار دریا رسانیدند و خود آنحضرت مخدومی هنوز بر کناره این طرف دریا منتظر متعلقان و صاحبزادها بودند روز دوم همه متعلقان و جمله صاحبزادها بعد تدبیر اسباب سواری و لوازم سفر تشریف آوردند و درین ضمن کشتی هم بدست آمد ایشان هم از دریا عبور کردند و متواتر روانه شدند مکاشفه در اثنای راه بر موضعی رسیدند که پر از مقابر قدیم و جد بد بود از نور باطن دریافتند که بر فلانی قبر عذاب سخت است فرمودند که حافظ انعام الله و شیخ عبد الرزاق و شیخ عبد الرحیم و شیخ فخر الدین که دران ایام حفظ قرآن مجید میکردند یک ختم کنند و ارواح او به بخشید و خود بدولت رو بقبله متوجه حال آن موتی نشسته آوازی قبر شنیدند که من فرزند سید بودم و پدر من تجارت پیشه بود حضرت مخدومی فرمودند که کدام عمل بد داشتی که از مدت سی سال درین عذاب مبتلاء ماندی گفت که من مسافر بودم و گرسنگی و تشنگی بر من غالب آمد و هیچ چیز میسر نبود که دفع اضطراب خود نمایم بی اجازت مالک یک خیار خوردم مالک حاضر نبود حق او برمن باقیمانده پس آنحضرت مخدومی فرمودند که مالک کجا است گفت نزدیک من مدفون است پس متوجه آن قبر شدند او هم در مصیبتی دیگر گرفتار بود پس عوض های خیار ثواب ختم قرآن بخشیدند بفضل الٰهی هر دو از آن سختیهای رهائی یافتند بعد از چند روز در جون پور تشریف آوردند و اکثر علماء و فضلاء بملاقات حضرت مخدومی در رسیدند یکی از آنها بحث مسله جبر و اختیار در پیش آورد آن حضرت مخدومی خصیله که متقدمین و متاخرین اهل دین قویم تحقیق رسانیده اند بیان فرمود آن شخص دریافت کرد و دفع اشکال خود نمود بعد چند روز حسین شاه که از اولاد سلاطین مشرق بودند بملازمت حضرت

مخدومی شرف اندوز گردید و بسیار ہدیہ آوردہ و تمنائے تمام نمود کہ حضرت در جونپور تشریف دارند
حضرت مخدومی فرمودند کہ درین باب فقیر مجبور و معذور ست ایمائے حضرت مرشدے باتفاق حکم
الٰہی استقامت فقیر در مضافات قنوج مقدر ساختہ اند ذکر معروف جان فرمل و نصیر خان
لوہانی حاضر الوقت بہادر خان و شیر خان لوہانی و معروف خان فرملی و نصیر خان لوہانی
دست بقدم حضرت مخدومی آوردہ و التجا تمام نمودہ کہ چند دیہات مضافات قنوج در علوفہ ما یان
مقرر اند این دولت عظمٰے النصیب ما یان باشد و بہ پسران خود نوشت کہ ہرگاہ کہ حضرت ایشان تشریف
آنجا ارزانی فرمایند خدمت نمایند و مدام حاضر بوجہ بحسب مرضی حضرت عمل نمودہ باشید بعد از
چند روز حضرت مخدومی بطرف مامور روانہ شدند و در راونٹی مسکن شریف حضرت شیخ احمد پیر دستگیر
قدس اللہ سرہ رسیدند و چند مقام کردند و دران ایام حضرت شیخ قدس سرہ از دار فانی بعالم
جاودانی انتقال فرمودہ بودند چنانچہ در مقالہ ثانیہ مفصلاً تاریخ وفات و سنین انتقال در آخر احوال
شریف ایشان بقلم خواہد آمد انشاء اللہ تعالیٰ پس آنحضرت مخدومی قریب صد من پختہ برنج و
نان پختہ و ترتیب مجلس نمودہ موافق اندازہ ہمہ فقیران تقسیم فرمودند و چیزہا بخادمان و قوالان عنایت
فرمودند بعد از چند روز مزار شریف رخصت خواستہ روانہ شدند در اثنائے راہ خانہ فقیر حقیر قریہ
چندوارا کہ مابین بلدہ اودہ و لکھنؤ واقع است آفتاب جہانتاب پرتو ور ودافروخت و آنحضرت مخدومی زیر
سایہ درختان آرام و آسایش میفرمودند دولت ابدی و سعادت سرمدی بشرف قدمبوس نصیب
این فقیر ذرہ نظیر حاصل و واصل گشت بر پائے مبارک ایشان افتادم و خاک نعلین آنحضرت سرمہ
بینائی دو چشمان خود ساختم بے سابقہ حرف حکایت بنور باطن دریافتند و فرمودند کہ سید ہستی گفتم آرے
مردم ہمچنین میگویند فرمودند نامت گفتم وجیہ الدین از بشاشت تمام فرمود کہ وجیہ الدین وجیہ الدین
است آداب بندگی بجا آوردم و تسلیمات کردم کہ حالا از زبان مبارک برآمد ہمچنین خواہد شد فرمودند
نام پدرت گفتم نظام الدین فرمودند چہ میخوانید گفتم حسامی بیس بنظر مقناطیس اثر و بقوہ جاذبہ کہ
جذب قلوب عالم ست بسوئے خود کشیدند بحدیکہ زمام اختیار را از دست من بربود و ہمراہ رکاب فیض

انتساب روان شدیم دویم روز بلکهنؤ رسیدند دران وقت صاحب ولایت آنجا یعنی حضرت مخدوم شیخ محمد مینا رحمة الله علیه از دار فنا بدار البقا رحلت فرموده بودند شیخ قطب الدین برادرزاده ایشان صاحب سجاده وقایم مقام بودند خلیفه بزرگ شان حضرت مخدوم شیخ سعد الدین ابن قاضی حسن نامی هردو باتفاق آنچه لوازمه جای نشستن ست بجای آوردند حضرت مخدومی بتقریب تعزیه تشریف بردند وفاتحه خواندند وتادیری بمزار متبرکه مراقب ماندند بعده چند سوره قرآن مجید نیز خوانده رخصت خواستند هردو صاحبان نگذاشتند وگفتند شرط ملاقات نیست وحضرت مخدوم شیخ سعد حدیث نبوی خواندند مَنْ زَارَ حَيًّا وَلَمْ يَذُقْ مِنْهُ شَيْئًا فَكَأَنَّمَا زَارَ مَيِّتًا یعنی کسی که ملاقات کرد زنده را وچشید از وی چیزی بس گویا که ملاقات کرد مرده را حضرت مخدومی فرمودند قدح آب کفایت است حضرت قطب الدین صاحب سجاده فرموده که آب بعد از طعام ذایقه میدهد پس بدعوت طعام تکلیف کردند حضرت مخدومی بپاس خاطر ایشان ودفع حرارت درویشان ورفیقان سه روز مقام فرمودند واین عاجز را بسلک تلامذه سرفراز فرمودند موافق یک ورق از نسخه حسامی در خدمت شریف خواندم دران ایام حضرت مخدومی شیخ سعد قدس سره بر نسخه مذکوره شرحی مینوشتند دو سه جای مذاکره کردند ودر پیش حضرت مخدومی حاضر آوردند که بدست مبارک خود جای که مخدوش باشد اصلاح بخشند حضرت مخدومی آنرا مطالعه فرمودند وتحسین وقبول کردند حضرت مخدوم شیخ سعد فرمودند که ذهن این خوب است وصلاحیت فهم معنی باطنی هم دارد از علم باطن هم آشنا کنید پس آنحضرت مخدومی به نعمت بیعت این فقیر ذره نظیر را مشرف ساختند ودر حلقه بندگی وارادت سرفراز فرمودند وشغل نفی واثبات بطور جهر تعلیم نمودند بندگی در بندگی وغلامی در غلامی افزودند این هر سه روز اقسام طعام بکثرت تمام که بجملگی صاحبزادها ورفیقان وطالبان کفایت میکرد از خانه صاحب سجاده هر روز میرسید روز چهارم حضرت مخدومی فرمودند یا اخی ما تقول فی حقی وقد تم ایام الضیافة وهی ثلثة یعنی چه میگوئی برادر من درباب من وحال آنکه تمام شد ایام الضیافه که آن سه روز اند حضرت شیخ سعد فرمودند الامر بیدیک والرضا لدیک

تشریف بردن در لکهنؤ و ملاقات نمودن با شیخ قطب الدین و شیخ سعد الدین

یعنی اختیار بدست شما است پس حضرت مخدومی فرمودند که صاحبزاده شیخ عبد الرزاق و شیخ عبد الرحیم و
شیخ عبد الملک و شیخ عبد الحلیم و شیخ فخر الدین اولیا با جمله مردم بیشتر روانه شوند و من بمزار شریف
مولانا اعظم ثانی رحمۃ اللہ علیہ زیارت کرده از عقب خواهم رسید این فقیر قرۃ نظیر نعلین مبارک گرفته
و همراه شدم پس زیارت مولانا رحمۃ اللہ علیہ حاصل نموده روانه شدند چون که از آب ناله موهان
عبور فرمودند حضرت مخدومی فرمودند که هوا ے خوش مے آید شاید که جوار قنوج نزدیک رسیده است
التماس کردند که قنوج ازینجا بست کروه تخمیناً خواهد بود چون خبر آمد آمد حضرت مخدومی بنور حسن خان و
سلیم خان پسران بهادر خان و شیر خان و دولت خان پسران معروف خان فرملی که ذکر آنها بالا گذشته
است اینها بموجب نوشته او مشار الیهم استقبال نمودند چار پنج کروه پیش آمدند آداب بندگی بجا
آوردند و لوازم قدوم برکت لزوم بسیار استبشار نمودند آنحضرت مخدومی را در قلعه خام که در
آبادی ملانوه بود جاے استقامت مقرر نمودند و نقد و جنس و پارچه وغیره در خدمت حضرت
مخدومی حاضر آوردند آنحضرت همه را قبول فرمودند در آن زمان و مهیه ملانوه چندان آبادی
نداشت خانها رعایا معدوده زراعت پیشه آباد بودند و بعضے خانه زناردار ان قوم کایستهان
و چند خانه دیگر از کلمه گویان که خود را بحضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی اللہ تعالے عنه
نسبت میکردند و از شعار اسلام محض ناآشنا و بے خبر و از اوضاع لباس آنها هرگز بوے
مسلمانی نمے آمد نیز سکونت میداشتند و چندین خانها قاروره سازان هم آبادی داشتند و
جنگلی و ویرانه و پر از خاره و خارستان بود حضرت مخدومی فرمودند که اینجا نے مناسب حال درویشان
است و بامکان حضرت مرشدے جلال الملۃ والدین رحمۃ اللہ علیہ که محض ویرانه و خارستان
است مشابهت دارد و مردم اینجا بسیار سخت گو پر از نفاق و حسد خواهند بود و حضرت مرشد
مرشدان فرید الملۃ والدین حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر رحمۃ اللہ علیہ در مقام اجودهن
مردم آنجا نیز بصفت درشت گوئی و غیر معتقد از جناب فقراے معروف بودند استقامت
فرمودند پس این فقیر را نیز لازم آنست که پیروی پیران خود واجب دانسته همین جاے

گوشه سکونت گیرم و در صبر و قناعت همه فقراے بفراغ خاطر بعبادت الٰهی و بریاضت باطنی مشغول نمایند که کسے مزاحم و مخل وقت آنها نخواهد شد یکے از سفهاے که در وے نا او متعصب و منکر فقراے بود غضب کرد و بر آن حضرات اعتراض آورد و گفت من بر کلام شیخ عجب دارم که با مردم اهل نفاق و حسد فقراے چگونه بفراغ خاطر گذرانند بر آنحضرت مخدومی صفت جلال و حالت غضب پدید آمد فرمودند که این بے ادب گویا در جناب حضرت شیخ فریدالدهر والدین گنج شکر رحمة الله علیه گستاخی کرد آخر تراز یان و حال تو بحال کسے میماند که از بزرگے پرسید که احمق کرا نامند بزرگ فرمود کسے که احمق را جوید در چند روز آن سایل دیوانه و بے عقل شده و ماندن فقراے در میان اهل نفاق و حسد فائده ها دارد اول آنکه کسے که بعلت نفاق مولف است در عجب خود مبتلا است و با فردم مؤانست و مواصلت کم گیرد و این موجب کمال فراغ درویشانست که مدام بے مزاحمت غیرے بیاد الٰهی و محبوب حقیقی مستغرق باشند دوم آنکه حسد بر دو نوع است یکے آنکه رشک بردن بر نعمت غیرے بوصول آن نعمت در خود بے اراده زوال آن نعمت از ان غیر و این را غبطه گویند و روا بود دویم آنکه خواستن نعمت غیرے را به نیت زوال نعمت از ان غیر و این نوع غیر جایز است و مذموم پس سبحانه تعالیٰ النعمتها که نصیب حاسد بود به محسود روزی دهد و او از شامت نیت خود محروم میماند و از ین جهت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم فرمودند اللهم اجعلنی محسودا و لا تجعلنی حاسدا شنیده شد که آن سفیه متعصب در اندک زمانه بتهمت قصورے گرفتار شد و بقید شدید هلاک گردید روزے بخدمت حضرت مخدومی زاد الله برکاته ظاهر شد که این قلعچه خام خانه حکام هر کسے که حاکم میشود نائب او که بجهت تحصیل مال این دیهات می آید در همین قلعچه نزول مینماید فرمود که فقیر را با خانه امیر چه کار اسباب را بیرون نمایند و بکناره آبادی برند پسران بهادر خان و شیر خان بسیار التجا کردند در آن زمان خادمے عرض کرد که والده صاحبزاده شیخ عبدالرزاق بسیار علیل اند و حالت غرغره رسیده شیخ عبدالرزاق چشم گریان و اشک جریان سورهٔ یٰسین بر سر بالین والده میخوانند صاحبزاده شیخ عبدالرحیم

شیخ عبدالملک را فرمودند که سورهٔ اخلاص و سورهٔ یسین و سورهٔ ملک نیز بروے بخوانند و تلقین
شهادتین میکنند در عرصهٔ قلیل بعد زوال روز سه شنبه تاریخ نهم شهر شوال سنه ۸۸۷ هشتصد و هشتاد و هفت
وفات نموده کنارهٔ دیه جانب شمال از قلعچه مدفون کردند روز سیوم حضرت مخدومی خود بدولت
پاپیاده بیرون آبادی تشریف آوردند و در همین مکان که الی الیوم ذات همایون برکات بر
افراق فرزندان و مریدان روشنی بخش قلوب طالبان جلوه گر است عصاے استقامت محکم و مستحکم
فرمودند و دران عهد سلطان بهلول شاه لودهی بر سریر سلطنت بلاد دهلی در عین حالت عروج بود و
روز بروز باستماع فتح و فیروزی ممالک سرور خاطر شریف میکردند زیرا که سلطان مذکور به نسبت
سلاطین سابقین عادل بود و با زمرهٔ بزرگان معتقد و راسخ و اکثر اولیاے الله و علماے دین قویم
در عهد دولت او در جوار و دیار هند تشریف آورده اند و آرام گرفته اند پس آنحضرت مخدومی
بناے مسجد خام نموده و حجره بجهت عبادت خود نیز و مکان بجهت فقراے تیار کنانیده و مدام با توکل
بودند وجه مقررے هرگز قبول نفرمودند حتی که اگر کسے متواتر قسم طعام یا چیزے دیگر میفرستاد بعد
سه روز واپس میکردند و میفرمودند که متکفل رزق رزاق مطلق است او سبحانه در ذکر کلام مجید
میفرماید و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها هرگاه که جمله چرنده و پرنده بے وجه مقررے
زندگی میکنند انسان که اشرف المخلوقات است و همه چیز دانا و عالم پیدا باید که خود را باین صفت موصوف
گردانند و کمتر از جانوران نسازند قصهٔ شیخ اصمعی با بدوے عرب درین اثناے محمد روشن
که مردے سیاح عالم بود و بارادت خدمت حضرت مخدومی از دیار دکهن رسیده و مدتها مشرف
صحبت حاصل نموده باز بدیار خویش راهی گشت نقل از حضرت شیخ اصمعی رحمة الله علیه آورده که
شیخ باراده زیارت حرمین شریفین میرفت در اثناے راه مردے دهقانے از دهات عرب که
پیشه قطاع الطریق آموخته در پیش شیخ آمد و بزبان خود گفت اخلع ثیابک ولا تخرب بیتک
بموتک یعنی بگذار پارچه ها خود را و خراب مکنی خانهٔ خود را بمرگ خود و تیغ از میان بیرون کشید
فرمود تراچه شده و فردا که مواخذه این پیشه در قهر الٰهی گرفتار آئی چه جواب دهی آن بدوے

گفت که اگر خدا تعالے مارا در مواخذه این در گیرد من او را در مواخذه رزق خود در گیرم شیخ فرمود
ای بیخبر خدا تعالے امیفرماید وفی السماء رزقکم وما توعدون خدا تعالے رزق را در آسمان معلق
ساخته است نه درین پیشه شنیعه آن بدوے سکوت کرد وسخن شیخ در وے تاثیر گرفت وتیغ را
انداخت وگفت حالا خبردار شدم هرگاه که خدا تعالے رزق در آسمان مقدر ومعلق کرده است
از آسمان چرا نخواهم وزیر درخت نشست شیخ را بر تبدیلی حال بدوے حسرت آمد واندراه
رفتن بند شد در اندک زمان دو قرص نان وشوربا در پیاله نقره در پیش بدوے رسید شبها
تمام واشت بخورد وپیاله را در زیر درخت انداخت قریب ششماه همچنین بروے گذشت وهر روز
وظیفه غیبی باو میرسید وپیاله ها زیر درخت جمع شدند روز بروز احوال بدوے در ترقی افزود
بعد ششماه به تلاش شیخ رحمة الله علیه بمکه آمد وشیخ در طواف کعبه بود از دور بشناخت که اینمرد
همون مرد است که از برکت کلام الله که از زبان او شنیدم در من تاثیر کرد گفت یا اخی هل اک الله
کما هدانی یا اخی زدنی ذلک الشعر حضرت شیخ رحمة الله علیه آیة کریمه تمام خواند وفی السماء رزقکم
وما توعدون فورب السماء والارض انه لحق یعنی در آسمانست رزق شما یان وچیزیکه وعده کرده
شد پس سوگند پروردگار آسمان وزمین براستی که هر آئنه این سخن حق است وتحقیق آن بدوے
در سوزش بر آمد ونعره زد وگفت که برای کدام بے اعتقاد حق سبحانه تعالے قسم بذات خود
کرده است وجان بحق تسلیم کرد حضرت شیخ رحمة الله علیه در مراقبه سر فرو برد ودید که روح لطیف
آن بدوے در علیین خشنود است چونکه محمد روشن نقل بدوے تمام کرد آنحضرت مخدومی فرمود
احسنت وحضرت امام غزالی رحمة الله علیه نیز در مصنفات خود این نقل کرده اند ونیز حضرت
مخدومی فرمودند هر کرا طاقت وتاب گرسنگی وفاقه بود صبر وتوکل گیرد وهر کرا طاقت آن
نباشد کل کارے پیشه گیرد ودیا هیتزم چیند وخود آنحضرت صائم الدهر هم بودند واکثر زمان طے
میکردند بعد سه روز گاهے بعد چهار روز افطار میفرمودند وتمام روز در ذکر الٰهی واداے سنن
نبوی اشتغال میداشتند از صبح تا وقت ظهر درس علوم دینی میفرمودند بعد از فراغ نماز ظهر وعظ

صحیح بخاری و مسلم میفرمودند بعده هر کسیکه باراده قدمبوس میرسید التفات میفرمودند لشفقت
وحسن اخلاق بحدیکه قلوب ایشان براه دین و سلوک یقین رغبت مینمود و در چند ایام سکان این جوار
دیار رجوع آوردند و ابواب فتوحات برکشودند و ایام عسر نیز متبدل گشتند چنانچه بعد نماز هر جمعه
عادت شریف بود و بصاحبزاده شیخ فخر الدین اولیا حکم میفرمودند که سوای کتب و پارچه ضروری
آنچه که در زاویه بوده و مایحتاج الیه نباشد بفقرا و طلبای صرف کنید و هر کس بی مهابا غنیمت میکرد
و اکثر میفرمودند که فقر کم سیر بود تجنبا انکه از بی طاقتی بمیرد روزی خادمه چند پهلوی طلا در
بالین خود دوخته بود از اندیشه آنکه فقرای غنیمت نبرند آنحضرت مخدومی بر اندیشه او مشرف
شدند و بخانه تشریف بردند و بالین را در آتش انداختند و بسیار تقید فرمودند که نگذارند شخصی
حریص را که طعام شبینه نگاه دارند و چون آنحضرت مخدومی درین مقام تشریف آوردند بسیاری
از واردات و خوارق عادات برخلائق ظاهر شد از انجمله آنست که بتاریخ شانزدهم ذیقعده
روز عرس حضرت پیر پیران سید محمد گیسودراز رحمة الله علیه مجلس سماع بود و آنحضرت مخدومی
با جمله خواص در حالت وجد بودند منکوله نام هندو که بعضی از زمینداران دیه بود و او را رای
میگفتند و گاهی با مردم اهل اسلام روی اخلاص نه آورده شورش نعرهای فقرا شنیده
بی اختیار قهقهه کرد و بسوی ایشان دوید و تمسخر بر اوضاع فقرا نمود که یاران بائید باز بهها
این مسلمانان تماشا کنیم چون سر از دریچه بر آورد و بر جمال پر کمال آنحضرت مخدومی رسید
مست و بیهوش گشت و با رفقای خود گفت که بکشید مارا وگرنه من بسوی ایشان رفتم حضرت
مخدومی فرمودند که این را از مجلس دور کنید او را از مجلس بیرون بردند بعد یکنیم پاس اندکی
بهوش آمد هندوان بسیار جمع شدند و حقیقت حال از وی پرسیدند گفت اینقدر معلوم است
که این گروه مسلمانان خدا خود را بر کتف های خود میبرند بپای مبارک حضرت مخدومی افتاد و
دین قویم قبول کرد و از جمله خوارق آنست که قبل از تشریف آوردن حضرت مخدومی درین
دیه شرائط نماز جمعه نبود و اکثر هندوان و بعضی کلمه گویان که اصلا شرائط اسلام اطلاع نداشتند

وہمچوگاہ و خیر اوقات بسر میبردند آبادی داشتند آنحضرت مخدومی مسجد بناے کردند و از نائب
سلطان اجازت نماز جمعہ در خواستند و چند مسلمانان ہم گرد آمدند و ترتیب نماز جمعہ دادند چون
موسم گرما و حرارت سخت بود آب چاہ اینقدر نبود کہ کوزہ پر کردہ شود و غسل و وضو بسازند و
وقت نماز عنقریب رسید آنحضرت مخدومی ہم ہنوز غسل نکردہ بودند حقیقت حال بجناب حضرت
عرض کردند کہ آب چاہ قریب خشکی رسیدہ و اینقدر نیست کہ رفع احتیاج شود و جملہ مسلمانان
در تلاش آب حیران اند لیس آنحضرت مخدومی دست بر زمین زدند و بر روے مبارک مالیدند
و حالت پدید آمد و از تمام جسم آنحضرت عرق میریخت فرمودند خدایا مسلمانان بجہت اداے
نماز جمعہ حاضر آمدند و آب بر ایشان بند کردی من بندۂ توام و تو خداے بندہ با ضطرار و تو
باختیار ہر چہ خواہی آن کنی ناپیدا را پیدا کردی و پیدا را ناپید سازی فی الفور شاہ شاکر آواز
دادہ کہ آب چاہ تا یک قامت آدم موجود است ہر کس غسل و طہارت کرد و آنحضرت مخدومی
ہم غسل فرمودند و نماز جمعہ ادا نمودند و چون فراغت کردند آب آنچاہ بر دستور قدیم بود کہ موافق
یک کوزہ خورد آب پر میشد و چون ہمہ حاضران جماعہ کثیر این ماجرا و کرامات معائنہ کردند بیزدہ
کس شرفاء در ہمون روز در حلقہ ارادۃ درآمدند و مرید شدند شیخ حسام الدین و شیخ فخر الدین
قنوجی و شیخ ضیاء الدین راجگیری و سید احمد و شیخ محمد اودھی و شیخ الہ داد معہ ہر دو پسران شیخ
بھکہاری و بہورن و سید نور علی بلگرامی و یار خان و لعل خان و دریا خان و میر خان افغانان
کہ سردار چاکران حاکم قنوج بودند ہر کس موافق مقدور نیاز آوردند انچہ کہ نقد بود لفقراے
تقسیم فرمودند و انچہ کہ قسم شیرینی بود ہم قسمت ہر یک ساختند شربت بحد کثرت رسیدہ کہ کم کسے
التفات کند بعضے را تاج بخشیدند و بعضے را چیزہاے دیگر سرفراز فرمودند شیخ فخر الدین کہ عمدۂ
قوم خود و بلقب کالوانے معروف بود در فرزندے خاص سرفراز گشت و بی بی دریا ہمشیرہ شیخ
عبد الرحیم در عقد نکاح مشار الیہ مقرر فرمودند و بعد وفات مسماۃ مذکورہ بی بی شاہ دولت ہمشیرہ
دویمی شیخ عبد الرحیم در عقد نکاح او دادند و بصیغہ تولیت موعود گشت فرمودند کہ انشاء اللہ تعالی

این دیه آبادی گیرد و صورت مدد معاش شرفاے کرد و شیخ فخر الدین متولی معاش ایشان خواهد بود
چنانچه مفصل ذکر آن مرقوم خواهد شد و فرمود حضرت مخدومی بظهور خواهد آمد و شیخ الهدیه در اصل
نسبت بحضرت امیر المومنین عمر ابن الخطاب رضی الله عنه تعارف داشت در موضع پوچن پور مضافات
بلگرام بجهت زمین معاش سکونت داشت و بوجه کشت کار معاش متعلقان خود مینمود و غله بمردم وام
دادی هرگاهکه بسلک بندگی در آمد حضرت مخدومی منا بعد توهم عوام وخیال بد ازین معاملت منع
کرد و هر دو پسران در بندگی حضور در آمدند حضرت مخدومی در تعلیم آنها تقید میفرمودند و شیخ
بهکاری بحسب استعداد و قابلیت ازلی تحصیل علوم کرد و بخطاب فرزندی سرفرازی یافت چنانچه
بقیه احوال آنرا در مقاله رابعه ارقام خواهد یافت و شیخ ضیاء الدین راجگیری چند سال در خدمت
شریف ریاضات شاقه نمود و اربعین نشست بعده آنحضرت او را ملبوس خاص عنایت فرمود
باراده زیارت حرمین شریفین مرخص و مجاز گشت و از جمله واردات و خوارق آنست که
اعتبار نام خادم و مرید حضرت مخدومی بود و بکسب زراعت معاش خود مینمود و یکسال نیت کرد که
آنچه درین سال حاصل کنم نصف نیاز جناب حضرت مخدومی رسانم و نصف دیگر معاش متعلقان
خود سازم اتفاقاً خانهٔ او آتش گرفت و همه اسباب خانهٔ او بسوخت چند من شالی که بجهت تخم
نگاه داشته بود هم بسوخت او بیچاره مفلس گشت و حیران بپای حضرت در افتاد و زمین خدمت
ببوسید و عرض حال خود نمود حضرت مخدومی فرمود که خیر درهمین بود تلف المال خلف العمر
مترس خدا تعالی رحیم است و کریم و بنده را امید بجدا باید نه بر تخم و آن سوخته به حضور تا زد
فرمود و دست دعا بر کشود و فرمود که آن شالیها سوخته بکار بیا انشاء الله تعالی انتفاع بسیار
خواهد شد او بیچاره از حسن اعتقاد که داشت همچنین کرد همدران سال در یک تخم دانه چندین سبزه
روئید و در هر سبزه چندین خوشه آورد و در هر خوشه چندین دانه شالی و هر دانه دو برنج بسبت
القصه دران سال آنقدر شالی که او را حاصل شده گاهی بوقوع نه آمده بود آنچه که در سال
معمول و عادت بود بخانهٔ خود برد و باقی را بخدمت شریف حضرت مخدومی حاضر آورد و عرض کرد

که یا حضرت آنچه که حق و نصیب بنده بود گرفتم و باقی حق فقراست دران میان حاکم وقت شهباز خان
حاضر بود این ماجرا بچشم خود معاینه نمود دست خلائق با راده تمام بقدم شریف آورد و چند شالی
بخدمت سلطان سکندر خلف رشید سلطان بهلول لودهی ارسال داشت و چگونگی احوال و اقعات
نوشت سلطان سر بسجدهٔ شکر آورد که در زمان سلطنت ما چنین جامع الکمالات و صاحب اللسان
اند و آنچه از پروردگار خود درخواست می نمایند فی الفور مستجاب گردد زهی نصیب آن کسانیکه ملازمت
خدمت ایشان مدام دارند پس فتح خان جرایر که صاحب وقار و بدرگاه سلطان روی
اعتماد داشت بخدمت شریف حضرت مخدومی مرخص نمود تحائف میوه های ولایتی و نقد و جنس
همراه کرد و عریضه نوشت که شهر دهلی جای بزرگان و مسکن مرشدان و زیارتگاه خاص و عام است
اگر اتفاق سیر افتد هم زیارت ایشان و هم ملازمت مخلصان میسر گردد و درین روزها چندین
امور موانع راه این خادم درویشان در پیش آمده اند و الا از سر قدم ساخته شرف ملازمت حاصل
نمایم فتح خان هفت روز در خدمت ماند و بسیار آرزو ها کرد و التماس کشید حضرت اجابت نفرمودند
و نیز فرمودند که بئس الفقیر علی باب الامیر و نعم الامیر علی باب الفقیر از زمان که از صحبت
ملوک و اغنیا احتراز کردم و در ملک الملوک اختیار گرفتم باز رجوع بغیر خدای تعالی نه آوردم مشار الیه
مایوس شده رفت و بسلطان سکندر اظهار کرد چونکه سلطان نیاز مند اهل کمال بود باز فتح خان را
راهی نمود که اگر اتفاق حضرت مخدومی نشود یکی از فرزندان و یا مریدان اجازت فرمایند که از خدمت
ایشان برکت گیرم فتح خان باز بخدمت حضرت مخدومی عرض بادشاه رسانیده و التجا نمود چنانچه
بپاس خاطر او فرمودند که فرزندی شیخ عبد الرزاق و شیخ فخر الدین اولیا اگر بروند مضایقه ندارد و هر دو
صاحبزادها دریافتند که این حرف محض برای خاطر سلطان فرمودند از رضای باطن حضرت نبوده است
قبول نکرده پس حضرت مخدومی فرمودند که فی الحال مکلفت این تکلیفات تشویشیه و هر امری را
خدای تعالی موقوف داشته باسباب و اوقات و فرمودند که الامور مرهونة باوقاتها اگر اراده الهی
موافق آید در موسم عرس حضرت قطب الاقطاب پیر بختیار رحمة الله علیه مقصود حاصل خواهد شد

فی الحال اگر رضامندی وخوشنودی فقیر میخواهی این قریه را که پیراز کفرست از اهل اسلام آباد
کنید و هم چیزی جهت معاش شرفا مقرر نمائید فتح خان عرض کرد که درین مقدمه حضرت مخدومی
خود مختار اند هر خدمتی و هر منصبی و هر معاشی که تجویز فرمایند مسلّم است و درست چنانچه شیخ بهکاری
پسر کلان شیخ الهدیه که در علم ظاهری از جناب حضرت مخدومی بهره حاصل نمود و قبولیت خاص یافته
بمنصب قضا سرفراز گشته و شیخ فخر الدین قنوجی که در فرزندی ممتاز شده اند بخدمت تولیت
مفوض گشت و بجانب قنوج دیگر امام و بلهور نامه نوشت که هر که درین قصبه بطلا نوده آباد شود بموجب
تجویز حضرت مخدومی وجه معاش از دفتر بادشاهی مقرر یابد از ان زمان صورت آبادی گردم اسلام
اسلوب گرفت و بپا گرفتها و ترقی و تقویت دین اسلام قویم کردند و هر که درین قصبه اراده توطن
گرفت برای او بحاکم وقت حضرت مخدومی رقعه‌ی نوشتند بعضی را به نقد و بعضی را به زمین بعضی
و بعضی را به یومیه معاش مقرر فرموده و جهت فرزندان ما به توکل کفایت فرمودند سلمه الله تعالی
علی رؤس الطالبین والمریدین روانه شدن بدهلی پس آنحضرت مخدومی بعد چند ماه بتاریخ
چهارم شهر صفر مع فقرا و طلبا و قوالان که مدام ملازم خدمت بودند و صاحبزاده شیخ فخر الدین
و شیخ عبد الرحیم و شیخ عبد الحلیم و حاجی چاند و حاجی عثمان و حاجی نور الدین و غلام حسین و عبد القادر
و الهداد و شیخ بهکاری طالب علم و عبد الغنی و این غلام وغیره قریب صد مردم باراده زیارت
پیران و مرشدان دهلی روانه شدند و صاحبزاده کلان شیخ عبد الرزاق و شیخ عبد الملک را در خانه
گذاشتند و تقید بلیغ فرمودند که در خدمت و خبرگیری فقرا و طلبا و وارد و صادر حتی المقدور قصور و قصد
اراده نهند چون بمقام قنوج رسیدند چنان صاحبزاده شیخ عبد الرحیم آشوب کردند ایشان را نیز
مع برادرش شیخ عبد الحلیم بخانه روانه فرمودند و تقید فرمودند که مدام بدستور معمول فقرای آیندگان
و روندگان را خدمت میکرده باشند و در امور رامپور خود مداومت و اشتغال داشته باشید و در قنوج
یک عمر و چهل بیجحره که بنا کرده الله و بنیاد آورده بود نیز پیشان داد کرده همه آنجا موافق فرموده تقسیم
کرده بودند و دیگر احوال راه سفر دهلی و حضر اگر بیان نمایم موجب تطویل گردد پس گوییم از انجه که حضرت

مختصر چون از بلدهٔ قنوج روانه شدند در عرصهٔ بست روز داخل شهر دهلی شدند دران ایام سلطان
سکندر لودی کسل طبیعت داشت و جلاب خورده بود پسر خود را شاهزاده ابراهیم شاه را با اکثر امرایان
برای استقبال حضرت مخدومی فرستاد بر کنارهٔ دریا قدمبوس حاصل نمود و بدرگاه حضرت قطب
الاقطاب پیر بختیار رحمة الله علیه نزول فرمودند از انچه به قنوج رسیده بود بخدامای درگاه شریف
سکان آنجا عطا فرمودند شیخ نعمت الله خادم آنجا ضیافت نمود دوم روز سلطان سکندر خود
قدمبوسی نمود و چهل تهان پوشاکی خاصه و پانصد روپیه و پانزده عدد مهر و مروارید و ده دسته کاغذ
و قلمدان و پنجاه شانه بخدمت آورد و از انچه که نقد بود و مروارید را بالاوه فرستادند و باقی بمردم تقسیم
فرمودند چهارم روز درهمین جای شریف استقامت فرمودند اقسام طعام بکثرت تمام هر روز
سلطان سکندر میفرستاد که بمردم همراهیان و فقرا و خدامای درگاه شریف کفایت میکرد دران
وقت شیخ سعدالله ترک که مردی دانا و قابل و از علوم ظاهری آماده در مردم شهر روی عزت و آبرو
تمام داشت بخدمت حضرت مخدومی مشرف شده و با ارادهٔ نیک بیعت نمود و به نعمتهایی که از
مرشدان بحضرت رسیده بود مامور شد الغرض انچه که او از مردم پدری بود بجا آورد و بعد از چند روز شیخ رزق الله
پسر کلان شیخ سعدالله که او نیز با وصاف پدر موصوف ست و در فن شعر فارسی و هندی زیاده از انست
مشتاق تخلص کرده است و در هندوی راجن تخلص دارد و بهاین و جوت نرنجن تصنیف دارد
و کمال فقر و علم تواریخ بسیار دارد بحلقهٔ بندگی ارادت درآمد و مرید شد شیخ سعدالله را بروز عرس
حضرت قطب الاقطاب رحمة الله علیه خلعت خلافت مرحمت فرمودند و بسی مردم شرفا که اکثر ازانها
فاضل و عالم بودند چنانچه احوال آنها را در فهرست بقائه را بعد جدا جدا خواهیم نوشت نیز بیعت
نمودند بعضی بلباس درویشی و بعضی بسفیدپوشی خوشوقت شدند و موتی خانم که شیرده سلطان
سکندر بود نیز بحلقهٔ شریف رسیده و در حلقهٔ ارادت درآمد و چیزها بسیار از نقد و جنس نیاز آورد
و بحسن اعتقاد صبیهٔ خود را بخدمت شریف حضرت مخدومی به نیت خدمت حاضر آورد و گفت که
زهی نصیب این عاجزه که آفتابه و ضو بدست او باشد چون که بتاریخ چهاردهم ربیع الثانی عرس

ذکر شیخ سعدالله و شیخ رزق الله مشتاق دهلوی

حضرت قطب الاقطاب رحمۃ اللہ علیہ واقع شد و اجماع مردم خاص و عام بمرتبہ تمام گشت و اسباب سماع
ہم بحد کثرت بود حالتے عظیم بر حضرت مخدومی ظاہر شد و کم کسے از اہل ولان باقی ماندہ باشد کہ تاثیر نکردہ باشد
و ہمہ لباس خود و رفیقان و اہل مجلس چہ فقرا و چہ اغنیا کشیدہ بقوالان دادند و سلطان سکندر نیز
حاضر بود دستار مبارک بکمر او انداختہ خنجر مرصع کہ بلکش بہا بود نیز بآنہا دادند و نور خان خانسامان
سلطان دستار از خدمت بادشاہ کشیدہ بدامن حضرت مخدومی آویخت و کمر ہمت در خدمت بادشاہ
حقیقی بست ترک دنیا نمود و ارشاد گرفت و گوشۂ عزلت گزید بیان ہرکہ شد و دران مجلس کل فان
زاہدی بود کہ از احوال درویشان منکر و از سماع متنفر بتبسم کردہ بتمسخر نعرہ زد و نقل ایشان نمود
حضرت بنور باطن بر بداعتقادی وی مشرف و آگاہ شدند و این بیت حافظ شیرازی
رحمۃ اللہ علیہ خواندند ؎ ترسم زان قوم کہ بر دُرد کشان بخندند در سر کار خرابات کنند ایمان را زاہد بسیار
منفعل و پشیمان شدہ و بے اختیار در حالت سماع در آمد و بپای حضرت افتاد و از خیال فاسد توبہ
نمود و مرید شد و ارشاد گرفتہ بگوشۂ عبادت نشست و بعد از ہفت روز سلطان عرض کرد کہ حضرت
چند روز در قلعہ تشریف دارند تا در خدمت حاضر باشم و برکت قدم مبارک برگیرم حضرت مخدومی
جواب دادند کہ فقیر را با خانۂ ملوک چہ کار ہر چند کہ سلطان مبالغہ نمود قبول نفرمودند و سند دولکہ
دام بطور تمغا بخدمت فرستاد ہرگز قبول نفرمودند و بعد چند روز بزیارت گاہ سلطان المشائخ
حضرت نظام الدین اولیا رحمۃ اللہ علیہ و بعدہ چند روز بدرگاہ حضرت نصیر الدین چراغ دہلی رحمۃ
اللہ علیہ و ہمچنین در شہر دہلی دو ماہ بست ۲۳ روز تشریف داشتند بعد از ان بپانی پت تشریف
بردند در انجا ہم قریب ہفتہ ماندند فاما برخاستہ خاطر بودند چرا کہ از اقربای حضرت کم کسے ماندہ بود
و در تفرقہ افتادہ بودند بر قبر متبرکہ شیخ منکن پدر بزرگوار خود طعام بسیار خیرات کردند بعدہ ارادہ
ملانوہ فرمودند ہرگاہ کہ بقنوج رسیدند فرمودند کہ این سفر آخر ماست اغلب کہ بعد ازین بجز سفر
آخرت اتفاق نخواہد افتاد بدرگاہ حضرت مخدوم شاہ اخی جمشید رحمۃ اللہ علیہ نزول فرمودند
کہ او از جملۂ کاملان وقت خود بودہ است و ہمچنین صاحب کشف و کرامات و صاحب لفظ در عالم

ترک و تجرید کم کسے خواہد بود گاہی در حالت جذب و گاہی در حالت سلوک بودند یکی از آثار بزرگی و
کمالات او آنست که بدہم ماه شوال روز سه شنبه انتقال نموده بودند عزیزی که در مصاحبت او حسن
اعتقاد میبود و اکثر مایحتاج او را مہیا میکرد دیگر بیکرده نزدیک او و برادری میگفت که در اغنا همچنین
شیخ پر کمال بروز نحس فوت کرد بعد چند ساعت سر از کفن برآورده فرمود که اگر این روز در عقیده
تو نحس ست فردا که روز چهار شنبه باشد نقل خواهم کرد پس بروز چهار شنبه یازدهم شهر شوال سن
اثنی و اربعین و ثمان مائة نقل نمودند سبحان الله و زهے بزرگی شیخ جمشید که حیات و ممات در اختیار
ایشان بوده ست رحمة الله علیه و او از مریدان خاص حضرت قطب الاقطاب مخدوم جهانیان
بوده ست آنحضرت مخدومی را اتفاق چند مقامات افتاد و مکالمات بسیار با روح مخدوم اخی
بمیان آمدند و تا ایام عرس در همون جا می ماندند و فرمودند که مخدوم اخی را هر که دوست دارد دوست
من ست بلکه هر کس جنازه مرا بگذارد و در عرس اخی جمشید حاضر بود عین رضای من کرده باشد
چه او صاحب ولایت ست همچنین ثنای مخدوم اخی جمشید رحمة الله علیه بسیار میفرمودند بعده
آنحضرت مخدومی تشریف بلالوه آوردند دران ضمن شیخ حسام الدین قنوجی التماس کرد که نیت بود
ارادهٔ توطن اینجا فرمودند ضروری ست که صاحبزادگان را اینجائی نیک تزویج نمایند حضرت مخدومی
فرمودند هر جا که شما تجویز کنید و مسماة بی بی حافظه همشیرهٔ شیخ عبد الرحیم را با شیخ فخر الدین اولیا
برادر زادهٔ حقیقی خود عقد نکاح بستند و شیخ عبد الرزاق عذر نمود که سن من از پنجاه گذشته و اکثر موی
من سفید شده حالا ازین امر باز دارند آخر از مرضی شریف حضرت چاره گریزان ندیده
سکوت کردند و با دختر شیخ فتح الله که از اولاد حضرت شیخ فرید الملة والدین گنج شکر رحمة الله علیه
و از چند مدت در قریهٔ نیول سکونت گرفته بودند عقد نکاح بستند و صاحبزادهٔ شیخ عبد الرحیم را
در برادری محتسبان قنوج با دختر شیخ عبد الرحمن نکاح کردند و شیخ عبد الحلیم نیز در قصبهٔ ملهوند
با دختر شیخ محمد عظیم نامزد کردند و هر یک را خانها جدا ساختند و برای خود حجرهٔ متصل مسجد بنا فرمودند
و اکثر اوقات دران حجره بعبادت و یاد الهی مشغول میبودند و از مردم عوام و اغنیا ترک صحبت نمودند

ونگذاشتند دران حجره سوای بی بی مرصعه وخادمه مسماة سلول وتگینی ازمتعلقان خود راومابین
ظهر وعصر درس میفرمودند ومابین عصر ومغرب روبقبله شده ترک کلام لایعنی نموده مراقب مینشستند
وبعد عشا با مریدان بذکر وفکر مواظبت میداشتند اگر کسی ازاهل دنیا آرزوی ملاقات میکرد
ازبعضی بحسن اخلاق وبه لینت کلام عذر میفرمودند که بابا فقیر را این وقت معذور دارید واز
بعضی بعد ظهر بخلوة ملاقات میکردند دیگر مکاشفه دران اثنا بنده درگاه محرر سطور بحسب مرضی
شریف برسر راه قطعه باغ که ازمکان شریف نزدیک ست احداث نمودم واشجار انبه وغیره را
آب میدادم واکثر اوقات همون جای میماندم وگاه گاه حضرت مخدومی قدم رنجه فرموده بطریق
سیر تشریف می آوردند شیخ سعدالله وشیخ رزق الله که از مریدان خاص اند وبانواع عنایات مملو
وشیخ سعدالله بخدمت خلافت سرفرازست ازدهلی دران باغ دررسیدند موسم گرما بود وحرارت
سفر برهردو یاران غالب آمد درینوقت درید قدرت این عاصی هیچ موجود نبود که تدبیر تبرید آنها
بسازد حضرت مخدومی بنور باطن دریافتند وهیج عدد انار شیرین وشکر مقدار شربت بدست
شاه دریا ابلاغ داشتند فرمودند که جهت مهمانان را نیکو داری واین کلام مرشد خود را با وجود
مفاصله بنده بگوش خود می شنیدم بفضله تعالی وکرم مرشدی آنرا مهمانان ذائقه کردند وتسلی و
رفع گرمی خود نمودند بخدمت حضرت مخدومی بپای بوسی مشرف شدند ومورد تفضلات نامتناهی
گردیدند خلوتهای چند حاصل نموده به بنده درگاه ارشاد کردند که اینها مهمانان تواند بر جای خود
آورده وانچه که مقدور بود خدمت نمودم بعد از چند روز شیخ رزق الله را نیز خلافت مرحمت
فرمودند ورخصت بدهلی کردند وازجمله خوارق عادات حضرت مخدومی آنست که قاضی شیخ
بهکهاری ابن الحدیه که شمه ازاحوال شان مذکور شده وبقیه آن در مقاله رابعه بیان خواهد افتاد
مورد عنایت حضرت مخدومی ست ومخاطب بخطاب فرزندی ودر تربیت او از ابتدای کمال
توجه میفرمودند کتاب هدایة الفقه میخواندند واکثر مقام که از فهم او میماند حاشیه بدست مبارک
خود می نوشتند تا بآسانی فهم کنند صاحبزاده شیخ عبدالملک برکمال شفقت او رشک بردند وازراه

نادانی کتاب ہدایہ را در آب حوض انداخته شیخ بهکهاری بسیار ملول خاطر گردید و چند روز در
خدمت حضرت مخدومی حاضر نشد و این امر را مخفی داشته حتی که این ماجرا بر حضرت مخدومی منکشف
گشته فرمودند که فرزند قاضی بهکهاری را بگوئید که کتاب ہدایہ ترا خدای تعالی محفوظ داشته و اورا
ضایع نکرده و بنیاد علم ترا در زیر زمین استوار ساخته و از سینهٔ عبد الملک بر داشته در سینهٔ
بهکهاری افزود شیخ بهکهاری شنید که حضرت مخدومی چنین فرمایند خوشوقت شد بی اختیار
بسوی حوض دوید دید که کتاب ہمچنین سلامت مانده است اصلا ضائع نشده کتاب را
گرفته بخدمت حضرت مخدومی آورد کتاب برحال بود مگر در بعضے کناره ہا از بعضے اوراق نم
رسیده شیخ بهکهاری بدستور قدیم سبق میخواند و روز بروز مشمول عواطف گردید و از ان زمان
خطابت و امامت جمعه و عیدین بشیخ بهکهاری نیز مقرر فرمودند و از جمله احوال شریف خوارق
عادات حضرت مخدومی آنست که مخدوم شیخ سعد خیرآبادی بن شیخ بڈھن قدوائی او نامی جامع
کمالات صوری و معنوی عالم بعلم شریعت و طریقت صاحب ذوق و وجد و سماع و شیخ عبد الصمد
عرف شیخ صفی سائی پوری که از مریدان خاص و خلیفهٔ بزرگ شیخ سعد الدین ست و او نیز هم
و نبیرهٔ پیر خود با کمال شوق و با نواع ذوق و محب درویشان و مخلص با ایشان با چندین مریدان
و طالبان بتقریب سیر شهر قنوج تشریف آورده بودند شیخ صفی پیش قدمی نموده با شتیاق
حضرت مخدومی در رسیده و شیخ سعد از عقب تشریف آوردند بمجرد ملاقات بسرور تام بزبان ہندوی
فرمودند که دیکهی محمد ثانی کنایت به پیر خود شیخ مینا لکهنوی که اسم شریف ایشان نیز شیخ محمد بود و مینا
بزبان مخدوم شیخ قوام الدین لکهنوی رحمة الله علیهما که عم بزرگ و پیر بیعت ایشان بود از راه لطف
و اشفاق بر آمده چنانچه احوال ہر یک شان بمقام خود در مقالهٔ ثانیه مفصل ذکر خواهد یافت فائده
بعضے ناقصان معنی کلام شیخ سعد را حمل بمعنی دیگر کردند و اصل مراد شیخ را نفهمیده بر شیخ اعتراض
آوردند نعوذ بالله منها چگونه ہمچنین شیخ کنایت از جناب پاک رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم
کرده باشد که تشبیه با ذات پاک آن در یتیم سخت بے ادبی ست بعده حضرت مخدومی نیز بزبان

هندوی فرمودند و یکبیت سعد ساده بنانی یعنی از دیدار شما خوش دیدار فقیر سیر شد و آسودگی
حاصل گشت از کلام هر دو مخدومان مقامات هر یک قیاس باید کرد که چه قدر مرتبهٔ عالی داشتند
در این ضمن حضرت مخدومی برای ایشان سویق طلبیدند عبد الله و عبد الهادی فرزندان که
هنوز بحد بلوغ نرسیده بودند بمقتضای ایام کودکی سویق را غارت کردند و بعوض سویق آرد آوردند
اولاً مخدوم از یک انگشت آنرا ازانقه کردند و فرمودند هر چه از کاسهٔ بزرگان ست عین اشتیاق و
تبرک ایشان ست حضرت بنور باطن دریافتند که سویق نیست آرد ست دران ضمن مخدوم
شیخ سعد بزبان هندوی فرمودند که پھلواری خوب پھولے کنایت از اولاد شریف حضرت مخدومی
کردند چون خاطر مبارک از حرکت شیخ عبد الملک محزون و مکدر بوده و بوقوع این حرکت آتش بر
آتش و غضب در غضب شد جواب دادند که بلے تسا رماری گئی یعنی بیخ زده ست ترقی ثمر نخواهد گرفت
حضرت مخدوم شیخ سعد فرمودند که صاحبا اینقدر بیرحمی از درویشان بعید ست و اینان صغیر
بی تقصیر اند حضرت مخدومی مضمون حدیث نبوی بیان فرمودند یعنی کسی را زشت و بد گردانیده
از شکم مادر زشت بر آمده و کسی را که خدای تعالی نیک گردانیده از شکم مادر نیک بر آمده و نقل فرمود
که موسی علیه الصلوٰة والسلام بر دجله وارد شده و دید که چندین بچه ها درون دجله آب بازی می کنند و
بانواع طرب و خوشی هم آغوش اند صغیری را دید که حق سبحانه تعالی در خلقت او روشنائی چشم نداده
حضرت موسی علیه السلام را بر حال آن صغیر ترحم آمد و گفت خدایا ارحم الراحمین نام ست ترا این
چه حال ست که چندین بچها هم آغوش یکدیگر و بانواع خوشی با خودها بازی میکنند و این بیچاره
صغیر نابینا در کنار آب از همعصران خود جدا مانده بداغ حسرت سوزان و گریان ست ترحم کن بران
بیچاره و روشنی چشم او را ببخشی فی الفور دعای موسی علیه السلام مستجاب گردید و آن صغیر بینا شد
و برخاست و بدجله رفت و یک بچه را کور کرد باز از جناب رب العزت آواز رسید که ای موسی
دیدی بی تقصیر خود را کار من بی حکمت و فعل من بی علت نه این ماجرا در خدمت بی بی مرصعه سانیدند
فرزند خود صاحبزاده شیخ جلال را که بغایت صغیر بود بخدمت حضرت مخدومی فرستاد که در حق این فرزند

چه میفرمائی حضرت مخدومی این مصرعه بخواند که گناه دیگران بر تو نخواهند نوشت و بوسه او و درکنار گرفت و فرمود که این فرزند رشید ماست صالح و نیک بخت خواهد شد پس مخدوم شیخ سعد سه روز تشریف داشتند و آنچه که دقائق و حقائق این ملت ست بایکدیگر میان آمده چنانچه در مقالهٔ ثانیه بیان مفصل خواهد یافت باز مراجعت فرمودند شیخ صفی چند روز دیگر توقف کردند و از بعضے چیزها مستفید شده بخیرابادروانه شدند و از جمله حالات حضرت مخدومی آنست که فاضل نام و غیره چند قوالان از قنوج بروز عرس حضرت شیخ جلال الملة والدین رحمة الله علیه آمدند و مجلس سماع بود و کلام حافظ شیرازی را بر خواندند و این بیت را تکرار نمودند. بیت آنچه جان عاشقان از دست هجران میکشد + کس ندیده در جهان جز کشتگان کربلا حالتے عظیم بر حضرت مخدومی ظاهر شد قریب بود که روح پر فتوح و جان لطیف از تن پاک ایشان برآید و آنچه بر کشتگان کربلا گذشته است روی دهد حاضر الوقت بندهٔ درگاه بر حالت مخدومی واقف شدم و بقوالان گفتم که این بیت بگذارید که دلالت بر فراق و هجران دوست میکند و حالت مرگ بر حضرت مخدومی رسیده و این بیت که دال بر وصال معشوق ست بخوانید بیت چه قیامت ست جانان که بعاشقان نمودی + رخ همچو ماه تابان قد سرو دلربا را + آنها بالحان خوش چند بار این بیت را خواندند دیدم که یک تازگی و آثار زندگی بر حضرت ظاهر گشت و روح پر فتوح ایشان گویا از سر نو سرایت کرد الحمد لله علیٰ ذلك و دران حالت بیخودی این ابیات چند بر خواندند۔ منظومه

ما مست جلالیم که بی نام و نشانیم ۔ در کوی خرابات چو سلطان جهانیم

در عشق بسوزیم بجز دوست نسازیم ۔ پروا ز خود داریم که ما مست بتانیم

ما درد بجوئیم همه درد دوائیم ۔ بر گنج نشستیم که ما رنج کشائیم

با حسن دلارام بصد گونه تجلی ست ۔ با ذوق تماشای درین کنج نمائیم

خوش نیک صفاتست که معشوق عیانست ۔ از غیر نداریم که اغیار نداریم

در شرب بلائیم چو مشتاق لقائیم ۔ بل آب حیاتیم که در خضر نشانیم

ما آب چکیدیم که در سیل جهانیم ‌‌ دریای محیطیم که چون قطره عیانیم

ما رند خنیفیم که سرمست الستیم ‌‌ در بزم شرابیم که جز شرب ندانیم

ما جام نمائیم می صرف بنوشیم ‌‌ از غایت مستی می و خمر فشانیم

مائیم قلندر که مجرد ز خود هستیم ‌‌ براق سواریم بهر سوے دوانیم

ما ملک گرفتیم ز لاهوت بناسوت ‌‌ در جمله به بینید که چون آب روانیم

خورشید سمائیم که پر نور رنمائیم ‌‌ با مهر و وفائیم شهنشاه جهانیم

ما سر خدائیم با وصاف نود نه ‌‌ تا چند بپوشیم که یک ذات چهائیم

مائیم محمد که احد گشت هویدا ‌‌ در فقر عیانیم که ما ملک برائیم

واز جمله احوال شریف حضرت مخدومی آنست که چون سن شریف از عمر طبعی درگذشت
واز صد بالا در رسید مرکوز خاطر چنان کردید که گوشه عزلت گزینند و زینهار با کسے موانست نکنند
و همه کار شیخی و ترتیب طالبان و ارادهٔ مریدان بفرزندان سپارد و خود بدولت ترک علائق
نموده بیاد الهی مشغولی گیرند پس خرقهٔ خلافت که از حضرت شیخ جلال الملة والدین رحمة الله علیه
رسیده بود و سجادگی بصاحبزادهٔ شیخ عبد الرزاق مرحمت فرموده ماذون سلاک نموده و خرقهٔ
ملبوس خود را بصاحبزادهٔ شیخ عبد الرحیم عنایت فرمود و مثال که معمول بعضے اسلاف ست
نوشته داد و دران وقت صاحبزادهٔ شیخ جلال خرد سال بود واز ان وقت هر کسے که بارادت
می آمد بشیخ عبد الرزاق می سپردند و هر گاه که شیخ جلال پانزده ساله شدند واوضاع و اطوار
ایشان پسند خاطر خاص و عام آمدند و در صلاح و تقوی بے نظیر و موصوف ست بجود و سخا
شائق بعلم شریعت و طریقت والدهٔ شریفهٔ ایشان عرض کرد که در حق این فرزند چه میفرمائی
وانچه که نعمتها بود بدیگران سپردید حضرت مخدومی سر مبارک خود جنبانید و فرمود انشاء الله تعالی
واز ان زمان توجه والتفات بر صاحبزادهٔ موصوف بدرجهٔ تمام میفرمودند و در تربیت و تعلیم
اشغال جهر و خفی و اوراد که خود حضرت مخدومی بران مواظبت داشتند بصاحبزاده والا گهر سعی

بلیغ فرمودند و بدلهای هر یک چنان رسید که امر سجادگی نصیب ایشان خواهد شد یک روز حضرت
مخدومی بصاحبزادهٔ شیخ فخر الدین اولیا و بندهٔ درگاه وغیره ایمائی فرمودند که مرید چیزی کرد و
پیر چیزی دیگر میخواهد و اشارت بسوی روح پرفتوح شیخ جلال الملة والدین رحمة الله علیه کرده
مایان را مجال سخن نبود شیخ فخر الدین اولیا جواب کرد که آنچه پیر میکند مرید را چه مجال که سوای
آن کند بار دیگر پیر و چیزی که باعث گرانی نها و فرزندان نشود فرمودند که اگر فرزندی شیخ عبد الرزاق
خرقه را شیخ جلال بسپارد بعد استرضای پیران طریقت کرده باشد شیخ عبد الرزاق بمجرد شنیدن
این خبر از حسن اعتقاد و کمال اطاعت پیر پدر بزرگوار بی سابقه تصریح کلام خرقه و شال بر سر خود
آورد و شیخ عبد الرحیم دید که حضرت مخدومی چنان فرمود و برادر کلان من شیخ عبد الرزاق چنین کرد
نیز خرقه آورد و حضرت مخدومی فرمود که بپوشانی ایشان گفتند که حضرت خود بپوشانند باز فرمود
که بپوشانی چند بار این معامله شد آخر حضرت مخدومی دست راست شیخ جلال را در آستین کرد
و شیخ عبد الرزاق تمام را پوشانید و با ادب دست بر زانو شیخ جلال کرد و گفت که این امر شما مبارک
باشد و حالا شما را بزرگ خودمی شماریم شیخ جلال گفت آنچه شما میفرمایند ما میکنیم ما کمترین
کودکان شما و شما از بزرگان ما اینهمه از آن شماست بعده بندهٔ درگاه و صاحبزادهٔ شیخ فخر الدین
و شیخ عبد الرحیم و شیخ عبد الحلیم و شیخ عبد المالک و شیخ بهکاری و شیخ بهورن و شیخ فخر الدین
متولی و شیخ حسام الدین قنوجی و سید نبی متولی و غلام حسین ملا ابو الحکم و عبد القادر و الهداد وغیره
مریدان و طالبان جماعت کثیر پای بوسی و مصافحه نمودیم و هر یک نذر گذرانیدند روز دوم از وجه
نذر طعام کثیر پخته کشانیده بمردمان صغیر و کبیر بخشش نمودند و مابین ظهر و عصر مجلس سماع شد
اجماع فقرا و حالت تواجد در ایشان ظاهر گردید و حالتی عظیم بر حضرت مخدومی روی نمود و صاحبزادهٔ
شیخ جلال را در بر گرفت ایشان نیز بیخود و بی اختیار گردیدند حتی که نماز عصر در حالت بیخبری قضا
شد و تا مغرب با تالمهای جانسوز در صحن مسجد بیجان و نیم بسمل ماندند بوقت بانگ نماز مغرب وی
با فاقت آوردند ما همه غلامان درگاه قدمبوس نمودیم و از توجهات صاحب سجاده امیدواری داریم

زاد الله تعالی بقاءه ووجده وکماله وشرفه و از جمله خوارق عادات حضرت مخدومی آنست که چون
نسبت صاحبزادهٔ شیخ جلال بدلالت سید نور علی بخاری که بحلقهٔ ارادت سرفرازست بخانهٔ شیخ لاد
فیاض که عالم بود بعلم ظاهری و در فن قواعد اشعار فارسی شعوری داشت پیغام کردند مشار الیه اجابت
نمود حضرت مخدومی بحسب رسم و معمول مردم بخانهٔ شیخ شیرینی فرستاد و درین اثنا کسی بدخواه در جناب
والدهٔ ایشان خلاف نمائی کرده و در دل شیخ شک انداخت مشار الیه آدمان فرستاد که کوزهای
شیرینی بر کنارهٔ دریای کالپی بشکنند مردم آمده چنان کردند که شیخ گفته بود باستماع این ماجرا
حضرت مخدومی در قهر شدند و فرمودند او بر اوراق چند مغرور شده من اوراق او را در دریا انداختم
در چند روز شیخ با پسران فوت شده و دیگران بمرض مهلک گرفتار آمدند عاجز و حیران مانده
شیخ برخوردار و شیخ محمد صلاح پسران شیخ لاد و دختر بخدمت حضرت مخدومی التجا کردند و از فعل ناهموار
خودها انفعال و ندامت کشیدند و طلب عفو تقصیرات خود کردند حضرت مخدومی در حق ایشان ترحم
کرده دعای خیر فرمودند دختر را بصاحبزادهٔ شیخ جلال عقد نکاح بست هر دو برادران در زیر سایهٔ عاطفت
سامی پرورش یافتند و همسایگی حضرت سکونت کردند ذکر مرید کردن مریدان شاه مدار
درین اثنا شاه دریا وغیره سیزده مردم که لباس ظاهری از ایشان بطور ناشایسته بود
در رسیدند و ارادت خود را در سلک حضرت شاه بدیع الدین مدار رحمة الله علیه ظاهر نمودند حضرت
مخدومی فرمود که بچند واسطه انها واسطه چند بیان کردند معلوم شد ارادت ایشان بعد قصه که با شیخ
سراج الدین سوخته و با شاه مدار بظهور آمده واقعه ست و آن مشهور و مختصر آنست که هرگاه شاه مدار
بدیع الدین در شهر کالپی نزول فرمودند و در ان وقت شهر کالپی ولایت شیخ سراج الدین بود
تمام مردم رجوع بشاه مدار آوردند قادر شه حاکم شهر که مرید شیخ سراج الدین و معتقد درویشان بود
در جناب شاه مدار چند بار رفت مردمان شاه مدار راه ندادند او سخن بی ادبی گفت و گستاخی نمود
شاه مدار او را بد دعا کرد آبله در تمامی بدن او افتادند او پیش پیر خود رفت پیر لعاب دهن بر بدن مرید
مالید و جبهٔ خود پوشانید آن همه آبله رفع شدند و باز شاه مدار مذکور گفت که حالا من ترا سوختم و شیخ سراج

گفت که من تمامی سلسله ترا سوختیم یعنی گمراه و بی طریق کردیم گویند که تا زیست شیخ سراج سوزش در
سینه پیدا ماند لهذا ایشان را سوخته میگویند و از آن روز شاه کسی را مرید نکرد و اجازت و خلافت نداده
و رقعها بمشایخ زمان عموماً و خصوصاً نوشته که من از این تاریخ کسی را مرید نکرده ام و نخواهم کرد
که اظهار مریدی من نماید و از این خیال باز داشته بسلک خود مرید سازند القصه حضرت مخدومی
سلمه الله تعالی این قصه را بیان کردند و فرمودند که واقعه چنین است اگر حب خدا و رسول خدا
و حب طریقه درویشان و حب امداد از ایشان دارید اولا ارادت درست کنید و هم سلسله
صحیح پیدا آرید که معمول و منقول از این طائفه چنین است و ما علینا الا البلاغ المبین پند
حضرت مخدومی سلمه الله تعالی که حسبة لله و دلالت علی الخیر است در همه ها تاثیر کرد و زود بارادہ
آوردند پنج اشخاص را مرید خود کردند و باقی را بشیخ جلال سلمه الله تعالی سپردند چنانچه در فهرست مع
بعضی احوال هر یک در مقاله رابعه نوشته خواهد شد و اکثر مریدان شاه مدار بشیخ سعد خیرآبادی
و مشایخان دیگر ارادت آورند و از جمله مکاشفات حضرت مخدومی آنست که شب نهم
محرم الحرام سنه ثلث و ثلثین و تسع مائة ۹۳۳ در واقعه چنان معاینه کرد که یکی از کاملان وقت و
واصلان حق از این دار فنا بعالم بقا رحلت نموده است و چندین بزرگان جهت تجهیز و
تکفین بروی حاضر آمده اند و کفن او را از حریر ساخته اند و جنازه او را بر سر خود ها می برند حضرت
مخدومی غمگین و ملول خاطر ماندند و فرمود که در رؤیا چنین معلوم شده شاید یکی از خاصان خدا
فوت کرده است بوقت عصر شاه نعمت الله قدس سره در گاه مخدوم شیخ محمد مینا رحمة الله علیه از آن راه
در گذر کرد او گفت که مخدوم شاه عبد الصمد صفی وفات کرد خاطر حضرت مخدومی بسیار اندوهگین
و المناکین شدند و فرمودند انا لله وانا الیه راجعون وانتم من السلف وانا من
اللاحقین حاصل آنکه ایشان سبقت کردند و ما نیز با ایشان لاحق میشویم چند روز فاتحه
بروح پاک ایشان و قل خوانده شد رحمة الله علیه و از جمله مکاشفات حضرت مخدومی
آنست که در عهد سلطان سکندر بن بهلول لودی بسی بزرگان و علما از دیار عرب بهندستان

تشریف آوروند و سلطان از کمال اخلاص و اعتقاد خدمت هر یک مینمود و در خدمت حضرت
مخدومی نیز اعتقاد درست داشت و شرف ملاقات حاصل نمود چنانچه سابق بران ایمائی
رفته است و اکثر اوقات او مصاحبت حمیده او و پسرش ابراهیم را ذکر میفرموده و چون ابراهیم شاه
در جنگ بابر شاه کشته شد دور سلطنت بابر رسید مردمان بابر دست تعدی و ستم ریزیے بر
خلائق دراز کردند خواطر اکثر بزرگان و مزاج شریف حضرت مخدومی را نیز کدورتی رسیده بود
چون شیخ حسام الدین قنوجی که از مریدان خاص است قدری شیرینی آورد و دران وقت در حجره
حضرت مخدومی بسته بود سنگ زد حضرت مخدومی فرمود کدام است او گفت حسام الدین غلام
جناب ام فرمود دیگر چیست گفت بابری و آن قسم شیرینی است که در عهد بابر تیار کرده بود فرمودند
که نام بابر مگیر او از عالم رفت بعد شش روز از روی مکاتبات واقعه نویسان شهرت گرفت که
بابر بادشاه بتاریخ ششم جمادی الثانی سنه سبعة و ثلثین و تسع مائة فوت کرد و به هفتم ماه مذکور
سنه مسطوره همایون کوس سلطنت زد چون شمردم همون تاریخ بود که حضرت مخدومی سلمه الله تعالی
فرموده بودند **بیان اربعین و وفات آنحضرت** هر چند تتابع اربعین و ریاضات شاقه
شان اهل قوت است و سن شریف مناسب آن نبود فاما از روی قوت و کمال باطنی و همت
قلبی عزیمت بران مصمم داشتند و حجره زیر زمین کاویده و از بالا سر پوشانیده تا از شدت حرارت
و باد سموم پناه گردد و مدام صائم ماندگاهے از یک دانه خرما و گاهے از دو دانه افطار میفرمودند عرصه
یک صد و بست روز برآمده و تمامی قوت ساقط گردید و جمله اعضای شریف ساکن ماندند و حرکت از ان
منقطع گشت باوجود این ناتوانائی ادای نماز فریضه بسجود میکردند و سنن و نوافل بایمای و مدام
مراقب بیاد دوست مشغول میماندند و در ادای شرائط و لوازم اربعین بهیچ قصور و فتور راه نیافته
اگر کسے از فرزندان و یا مریدان و در بعضے اوقات صاحبزاده شیخ جلال و این غلام جناب بخدمت
شریف از خیریت مزاج شریف سوال میکردند چشم وا کرده ترحم میفرمودند و اجابت بالعین
میکردند و ثنای رب العزت بالاشارت بجای آوردند از کمال بیطاقتی حضرت مخدومی آشنوپش

و زرد و خاطر مردم گردید والده شریفهٔ صاحبزادهٔ شیخ جلال سلمه الله تعالی بنای پخته روضهٔ متبرکه
کرد آن حجره باهتمام سید نبی متولی تیار ساخته تا یک قد آدم رسانید چون شش ماه گذشت
میعاد معنوی تمام گشت دو قاشق شوربا بذائقه فرمودند و روز بروز قوت و توانائی ظاهر شد
مگر هر دو پای شریف بسبب مداومت جلسه دو زانو همون وضع ماندند و قیام بر آن در
وسع قدرت نمانده چون بنای روضه ملاحظه فرمودند از آن وقت مونکه باسم رصعه سرفرازی
یافت فرمودند که مرحصه بنای دوکان پسر خود شیخ جلال کرده ما را سایه آسمان بس بود بعد
چندروز بتاریخ بست سوم شهر جمادی الثانی در مزاج شریف گرانی تپ حادث گردید
فرمودند که تداوی سنت است مسهل خوردند مزاج شریف ضعیف بود اسهال بشدت شد
از نیم شب جمعه غرهٔ رجب سنه تسع و ثلثین و تسع مائة در حواس ظاهری تغیری ظاهر گشت و از
عالم بیخود و با خدا با خود ماندند صاحبزاده شیخ عبد الرزاق و شیخ عبد الرحیم و شیخ عبد الملک
و شیخ عبد الحلیم و شیخ جلال و شیخ فخر الدین اولیا بطرف بالین و از مریدان شیخ حسام الدین
و شیخ قمر الدین قنوجی و شیخ الهداد و عبد القادر و شیخ بهکهاری و حاجی چاند و حاجی عثمان بطرف
پائین حلقه کرده جانهای خود را نثار میکردند و از چشمان خود اشک خون میریختند و این
کفش بردار کف پای شریف را بر چشم خود میسودم و دل غمگین را لخت لخت ساخته
بر آتش فراق کباب مینمودم صاحبزاده شیخ جلال تاب نه آورده آه کشید حضرت مخدومی
دست ایشان محکم گرفته بقوت تمام و توانائی بطرف خود کشیدند که مردم را تعجب آمد
فرمودند که فرزندی ام مدام قدم بر صدق و توکل با خدا و استقامت بر احیای طریقهٔ مسلوکه
استوار داری و بشیخ عبد الرزاق و شیخ عبد الرحیم و جمله فرزندان و مریدان همین قسم وصیت
و نصیحت فرمودند و باز بیاد الهی مشغول شدند و چندی سکوت کرده بعد دو سه ساعت
چشم وا کرده فرمودند که دو تهان سفید که نظامی بدست صلاحیت خود بافته و با رادت
تمام آورده است بیارید و کفن از آن بسازید و حاجی عثمان و حاجی چاند بیدو زند و غسل

باین بندهٔ درگاه و شیخ بهکهاری امر کردند و فرمودند که امامت نماز جنازه مرا شیخ عبدالرزاق
که او مسن ست و یا شیخ عبدالرحیم که او حافظ قرآن ست بکند و از نوحه منع کردند برادرزاده
شیخ فخرالدین اولیا را فرمودند که همین جای با برادران موافقت کند و اگر حب وطن دارید
هم خوب ست شیخ عبدالرحیم و شیخ عبدالحلیم هر دو برادران زار زار و بی اختیار شدند
آنها را منع فرموده و چشم مبارک خود بکشادند و اثر اشک بر رخساره ظاهر شد شیخ عبدالرحیم
گفت قبلهٔ من ما مصیبت زدگان که اینچنین نعمت عظمی و اینچنین پدر بزرگوار از من
جدا شود چه حال ما خواهد بود و مایان را از گریه منع میفرمایند با وجود آنکه نیز بر رخسارهٔ حضرت اثر
گریه ظاهر ست فرمودند که گریهٔ شما از اندیشهٔ جان من و گریهٔ ما از اندیشهٔ ایمان من گریهٔ ما همچو
گریهٔ سفیان ثوری ست رضی الله عنه که تمام شب بزارید و بگریست پرسیدندش که چرا می گریی
ایمان بخدا و محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم داری و چندان بار گناه بر خود نداری گفت بار گناه
اگر کوهی باشد نزدیک رحمت پروردگار کاهی ست میگریم ازان که ایمان بسلامت بریم
یا نه فرزندی ام کار بتقوی و عبادت نیست بلکه برحمت و مغفرت اوست پس بوقت
چاشت روز جمعه غرهٔ رجب سنه تسع و ثلثین و تسع مائة هر دو پای راست دراز کردند
و ذره اثر کجی نمانده و روح لطیف بسوی خلد صعود نمود و از فراق آفتاب جهان تاب
شب دیجور گردید هر یک حسب فرموده خدمت خود بجا آورده و سعادت ابدی حاصل
کرد و بعد نماز جمعه شیخ عبدالرزاق با جمله فرزندان و مریدان جماعت کثیر نماز جنازه
خواندند و دران اثنا ابری پدید آمد و بر جنازهٔ متبرکه ببارید و آن آثار مغفرت و قبولیت
ست چنانچه در آثار و اخبار مذکور ست روز اول شیخ عبدالرزاق و روز دوم شیخ
عبدالرحیم طعام آوردند روز سوم شیخ جلال طعام وافر جهت مهمانان وغیره تیار کرد
و هفت لک کلمهٔ طیب و سورهٔ اخلاص خوانده و پانزده ختم قرآن شیخ عبدالرحیم و شیخ
شیخ جلال و شیخ عبدالرزاق و باقی مریدان و طالبان خوانده بر روح پاک حضرت مخدومی

بخشیدند و چون بعضے سادات سکان کنار گنگ و بعضے محبان دیگر که بجناب حضرت
مخدومی رسوخیت و بندگی داشتند از بلاد و قریات خود با تقریب فاتحه و تعزیه در رسیدند
گفتند که ماه در بست نهم دیده شد و وفات حضرت شیخ بروز یم رجب واقع گشت صاحبزاده
سجاده شیخ جلال فرمود که بحسب رویت مایان در غرهٔ رجب واقع شده فاما برای احتیاط
و رفع اختلاف اگر زنده باشم آینده را طریق عرس و ترتیب مجلس در هر دو تاریخ خواهم کرد
انشاءالله تعالی و چندین خوارق عادات و تصرفات حضرت مخدومی قدس الله
سرّه العزیز و رحمة الله علیه بعد وفات بوقوع آمدند و تصرفات ممات آن حضرت
همچو تصرفات حیات شریف در اکثر امورات یکسان و بے تفاوت ظاهر گشتند۔
و از انجمله آنست که چون این فقیر بسلک غلامی در آمده و از خرقهٔ خلافت مستفید شده و
در وقت وفات حضرت حاضر بودم با هر یک فرزندان التفات فرمودند و با شیخ
فخرالدین اولیا نیز اجازت بوطن دادند و این غلام را بچیزے اشارت نفرمودند درین
قلق متحیر و متحسر ماندم و در دل عهد بستم که تا یک سال از مزار شریف جدا نخواهم شد
چون در عشرهٔ آخر ماه رمضان مبارک معتکف بودم بشارت غیبی از جناب آنحضرت
مخدومی بسمع فقیر رسید که و جیہا اندیشه مکن جای سکونت ترا در اطراف خیرآباد مقرر فرموده اند
و نیز بزبان هندوی فرمودند که سُکر در کهیری خوش باشد فهمیدم
که کهیری جای ست در مضافات خیرآباد و شکر در انجا قسمے خوب پیدا میشود
و باز از راه کمال شفقت این غلام را بلفظ شکر تعبیر و تفول کرده باشند حوال
را در خدمت صاحب سجاده شیخ جلال سلمه الله تعالے ظاهر نمودم۔
فرمودند که سابق چنان عهد کرده اید فی الحال مناسب نیست بعد از عرس
سال اول رخصت خواهم داد چون ماه رجب المرجب نزدیک
رسیده یک من پخته برنج و بست پنج روپیه مرزا اله وردی بیگ

حاکم قنوج نیاز فرستاد و شانزده روپیه قاضی بھکھاری و ده روپیه شیخ فخرالدین متوّلی
نذر آورده و آنچه لوازم اسباب بود همه را صاحب سجاده شیخ جلال مهیا کرده بروز سلخ
جمادی الثانی مردم قنوج و بلگرام و راجگیر و بلهور وغیره از اطراف جوانب اجماع کردند
بشب غرهٔ رجب بموجب رواج و معمول پیران و مرشدان ترتیب مجلس نمودند و صاحب
سجاده با تبرکات متبرکات رونق مجلس بخشیده و حالتے عظیم بر صاحب سجاده و شیخ
عبدالرزاق روی نمود تا یکپاس در مجلس سماع تواجد میکردند بروز غرهٔ ماه مجلس طعام بکثرت
طعام بخاص و عام تقسیم کردند بوقت چاشت دوم ماه بحسب وعده صاحب سجاده نیز ترتیب
مجلس نموده شربت و شیرینی و عطریات حاضر نموده شیخ عبدالرحیم سه ختم قرآن مجید
بخشیدند بعده قوالان اقوال حضرت امیر خسرو رحمۃ اللہ علیہ آغاز کرده

خاتمۂ کتاب

الحمد للہ کہ کتاب موسوم بہ کشف الظلوم در حالات فیض آیات حضرت مصباح العاشقین چشتی قدس اللہ سرہ کہ بکوشش خاص جناب خواجہ سید محمد محی الدین حسین مودودی فضل رحمانی بہم رسیدہ و بہ تصحیح جناب مکرمی مولانا حکیم سید عبد الحی صاحب رای بریلوی دام فیضہ مطبوع گردیدہ باتمام رسید مقبول خاص و عام باد۔

تاریخ طبع این کتاب از فقیر محمد سلیمان قادری چشتی حاذق

مژدہ اے عاشقان قدس مقام ‌‌ ‌ مژدہ اے طالبانِ حب و غرام
طبع شد این کتاب دُرِّ یتیم ‌ ‌ بحر عرفان اولیاے عظام

سید مرتضیٰ حسیب و نجیب
نخبۂ آل پاک خیر انام

صاحب جود و فضل و لطف و کرم ‌ ‌ خاصۂ خاصگان و رحمت عام
بہر این کار خیر سعی نمود ‌ ‌ تاکہ این طبع یافت حسن انجام

فجزاہ الذی یؤول الیہ
کل خیر مع الوجود التام

این سعادت ز فضل رحمٰن ست ‌ ‌ ورنہ این کار را نبود انجام
حاذقِ بینوا فقیر حقیر ‌ ‌ مست جام مے حبیب مدام

سال تاریخ طبع گفت چنین
کامل ذکر اولیاے کرام

سنہ ۱۳۳۰ھ

قیمت فی جلد ۸ر